

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# اخلاق در قرآن

آیت الله محمد تقی مصباح یزدی

(پاسخ به پرسش‌های درس ۱ تا ۱۹)

وبلاگ سیاس

[Sayyas.blogfa.com](http://Sayyas.blogfa.com)

خرداد ۱۳۹۳

## معارف قرآن (۶): اخلاق در قرآن

عنوان درس به انگلیسی: Ethics in the Quran

نام استاد ارائه دهنده: حجة الاسلام والمسلمین سعادت الحسینی

تاریخ ارائه: نیم سال دوم سال تحصیلی ۹۳-۱۳۹۲

مکان ارائه: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رضی الله عنه / ساختمان مرکزی

تاریخ انتشار: خرداد ۱۳۹۳

شماره: ع ۰۷ / ۰۷

وبلاگ سیّاس

آدرس: [sayyas.blogfa.com](http://sayyas.blogfa.com)

پست الکترونیک: [sayyas@mihanmail.ir](mailto:sayyas@mihanmail.ir)

- 
- هرگونه استفاده، انتشار، کپی کردن، اسناد دهی، درج در سایتها و دیگر وبلاگها با ذکر نام منبع (وبلاگ سیّاس) جایز می باشد.
  - فروش این جزوه، شرعاً حرام می باشد.
  - هرگونه تغییر شکل در محتوای ظاهری جزوه، جایز نمی باشد.

## فهرست

۵	درس یکم
۸	درس دوم
۱۰	درس سوم
۱۳	درس چهارم
۱۶	درس پنجم
۱۹	درس ششم
۲۲	درس هفتم
۲۵	درس هشتم
۲۸	درس نهم
۳۰	درس دهم
۳۲	درس یازدهم
۳۴	درس دوازدهم
۳۷	درس سیزدهم
۳۹	درس چهاردهم
۴۲	درس پانزدهم
۴۶	درس شانزدهم
۴۹	درس هفدهم
۵۳	درس هجدهم
۵۶	درس نوزدهم

## درس یکم

### ۱. اصول موضوعه علم اخلاق را بیان کنید.

اصول موضوعه علم اخلاق عبارتند از:

**الف. انسان موجودی است مختار:** خودسازی و تهذیب اخلاق هنگامی برای انسان میسر است که به اختیار و توانایی خود در به دست آوردن کمالات و ارزش‌ها معتقد باشد؛ زیرا اگر انسان در کارهایش مجبور باشد و اختیاری در ساختن سرنوشت خود نداشته باشد، دیگر امر و نهی وی و طرح کردن باید و نباید برای او بی‌معنا خواهد بود.

**ب. انسان دارای مطلوب نهایی است:** اکنون که در نخستین اصل پذیرفتیم «انسان فاعل مختار است»، اصل دوم یعنی هدفدار بودن انسان را نیز از آن نتیجه‌گیری می‌کنیم؛ چراکه انسان مختار هدفی را در نظر می‌گیرد و فعالیت‌های اختیاری خود را برای رسیدن به آن انجام می‌دهد.

**ج. تأثیر تلاش انسان در رسیدن به هدف:** اصل سوم اینکه، انسان بداند تلاش‌های او در رسیدن به اهداف و خواسته‌هایش نقش دارد و نتیجه آنها عاید خودش می‌گردد تا با دلگرمی به تلاش و فعالیت بپردازد؛ چراکه اگر انسان مطلوب نهایی داشته باشد، ولی بیندارد که کارها و تلاش‌هایش بی‌اثرند یا نفع آنها نصیب دیگران می‌شود و به هر حال در نزدیک شدن وی به آن مطلوب و هدف نهایی مفید نیستند، در این صورت انگیزه کار و کوشش در وی ضعیف خواهد شد و برای رسیدن به آنها خود را به زحمت نمی‌اندازد.

### ۲. مطلوبیت نهایی را از دیدگاه قرآن توضیح دهید.

همه نظام‌های اخلاقی در این عقیده مشترک‌اند که باید مطلوبی نهایی داشته باشند، ولی در تعیین مصداق آن با هم اختلاف دارند. تا آن حد که به کل نظام‌های اخلاقی مربوط است و قرآن هم به طور کلی از آن سخن می‌گوید، می‌توان گفت: این مطلوب نهایی همان چیزی است که به طور فطری برای انسان مطلوب است و از آن به **سعادت، فلاح، فوز** و امثال آن تعبیر می‌کنیم و چون مطلوبیت آن ذاتی است، چون و چرا برادر نیست و نمی‌توان آن را به چیز دیگری تعلیل و در پرتو مطلوبیت هدف دیگری توجیه نمود.

در توضیح مفهوم سعادت، می‌توان گفت: سعادت، لذت پایدار است و اگر ممکن بود کسی در زندگی همیشه لذت ببرد، او کاملاً سعادتمند بود؛ ولی از آنجا که زندگی خالی از درد و رنج وجود ندارد می‌توان گفت: سعادتمند در این جهان کسی است که لذت‌های وی از نظر کیفیت یا کمیت بر درد و رنج‌هایش برتری و فزونی دارد و در

آن، دو ویژگی لحاظ می‌شود: ۱. برتری کیفی، ۲. دوام کمی. قرآن نیز در مقایسه لذت‌های دنیایی و آخرتی به منظور دعوت به سوی آخرت و تشویق انسان به حرکت در مسیر سعادت معنوی با تعبیراتی مانند: **وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى**

### ۳. با ذکر آیات، نشان دهید که عمل انسان در سعادت او تأثیر دارد.

طوایف آیات عبارتند از:

الف. آیاتی بر این دلالت دارد که سعادت یا شقاوت ابدی و آخرتی انسان در گرو اعمال خود اوست و هر کاری که در اینجا می‌کند، نتیجه‌اش را در آخرت خواهد دید که در بعضی از آنها تعبیر «عمل» به کار رفته است، مانند: **فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ × وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ.**

در بسیاری از آیات نیز تعبیر «کسب» به کار رفته و گویای این حقیقت است که نتیجه نهایی زندگی در گرو کسب انسان است، نظیر: **هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ.** بنابراین، آیات پیش گفته ثابت می‌کنند که تنها کسب یا عمل اختیاری انسان موجب بدبختی یا فلاح وی می‌شود، نه چیز دیگر.

ب. در گروه دیگری از آیات این حقیقت تبیین شده که هر کاری انسان انجام دهد - خوب یا بد - نتیجه‌اش عاید خود او می‌شود، مانند: **إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا.** این آیات این حقیقت را گوشزد می‌کنند که نتایج کارهای خوب انسان هدر نمی‌رود و به‌ویژه گویای این حقیقت‌اند که این نتایج عاید خداوند نمی‌شود؛ چراکه خداوند به دیگران نیازی ندارد؛ بلکه بهره کارهای نیک انسان فقط نصیب خود وی خواهد شد.

ج. آثار سوء کارهای بد و ناشایسته انسان نیز تنها دامنگیر صاحب آن می‌شود. آیات بسیاری در این زمینه هست، مثل: **وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى.** اشاره به این مطلب شایسته است که میان اصول مذکور با موضوعات شفاعت، بخشش گناهان و مضاعف شدن پاداش یا نابودی عمل در آخرت ناسازگاری وجود ندارد؛ زیرا در همه این موارد، کردار خود انسان است که زمینه را فراهم می‌آورد.

### ۴. مفاهیم گوناگون اخلاقی را شرح دهید.

۱) خیر و شر: از جمله مفاهیم عام اخلاقی که در غیر اخلاق نیز به کار می‌روند دو مفهوم «خیر» و «شر» است.

خداوند در قرآن می‌فرماید:

**فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا.**

«خیر» در این آیه صفت یک کار اختیاری (ارجاع نزاع به خدا و رسول) است؛ پس دارای مفهوم ارزشی و اخلاقی است. ضابطه کلی این است که هرگاه واژه «خیر» صفت فعل اختیاری انسان باشد، دارای مفهوم اخلاقی خواهد بود.

۲) **حق و باطل:** «حق» و «باطل» به طور مطلق مفاهیمی عام دارند و نمی‌توانند معیار اخلاق و ملاک «خیر» و «شر» باشند و هنگامی که درباره افعال اخلاقی به کار می‌روند، با «خیر» و «شر» مساوی‌اند و چیز بیشتری را ثابت نمی‌کنند.

۳) **برّ و فجور:** «برّ»، به معنای کار نیک، از مفاهیم مخصوص افعال اختیاری است و در غیر آن به کار نمی‌رود. این مفهوم در تعبیرات قرآنی عام‌ترین مفهوم در زمینه افعال اخلاقی است که در چند مورد به کار رفته است؛ مانند:

لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ

«سینه» نیز متضمن مفهومی مخالف مفهوم «برّ» است؛ ولی برخلاف مفهوم برّ به اعمال اختیاری اختصاص ندارد و به نتایج کارها و خود حوادث نیز گفته می‌شود؛ چنان که می‌فرماید:

إِنْ تَمَسَسَكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِنْ تُصِيبَكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا

۴) **تقوا:** در قلمرو اخلاق، مفاهیم عام و ارزشی دیگری نیز داریم که از مفهوم «برّ» محدودتر هستند و یکی از آنها مفهوم «تقوا» است. تقوا در قرآن عامل سعادت و رستگاری انسان معرفی شده و رعایت آن، مورد تأکید فراوان قرار گرفته است. خداوند در ابتدای سوره بقره می‌گوید: **ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ**

تقوا علاوه بر فعل یا ترک فعل خارجی، شامل فعل و ترک فعل قلبی و باطنی نیز می‌شود؛ مثل خودداری از افکار و تخیلاتی که برای سعادت انسان خطرناک‌اند. **اصل تقوا به معنای خود را نگهداشتن است؛** ولی بدیهی است که تا انسان از چیزی نترسد، تقوا و حفظ نفس مفهومی پیدا نمی‌کند، چراکه ترس، انسان را وامی‌دارد تا خویشتن را از خطر حفظ کند. بنابراین، چون خوف لازمه تقواست، کاربرد واژه تقوا در خوف، کاربرد در معنایی التزامی است.

## درس دوم

### ۱. تفاوت‌های اساسی نظام اخلاقی اسلام با دیگر نظام‌ها چیست؟

نظام اخلاقی اسلام، سه تفاوت اساسی با دیگر نظام‌های اخلاقی دارد: ۱. در تعیین مصداق سعادت؛ ۲. جهان‌بینی؛ ۳. راه‌های وصول به سعادت.

### ۲. بر پایه نظام اخلاقی اسلام سعادت را توضیح دهید؟

از دیدگاه اسلام انسان موجودی است که عمری نامحدود و بی‌نهایت دارد و از سوی دیگر، وابسته به خداوند است و هیچ‌گونه استقلالی از خود ندارد. متناسب با چنین بینشی، اسلام برای انسان سعادت‌تی جاودانه و بالاتر از سطح زندگی مادی طرح می‌کند. به مقتضای این بینش، «نظام اخلاقی» اسلام نیز بر دو اصل مذکور بنا می‌شود و در آن از یک طرف «رابطه انسان با مبدأ» و از طرف دیگر «رابطه انسان با معاد» مورد توجه قرار می‌گیرد؛ از این رو، آیات قرآن در اکثر موارد، مصداق «فلاح» را سعادت اخروی معرفی می‌کند.

### ۳. در اخلاق اسلامی راه رسیدن به سعادت کدام است؟

درباره راه‌هایی که انسان را به سعادت می‌رساند، دو مطلب طرح می‌شود: نخست آنکه هر چیزی که ما را به سعادت برساند «خوب» است و این یک قضیه بدیهی اخلاقی است. در این قضیه کلیه، اسلام با نظام‌های اخلاقی دیگر اختلافی ندارد و این موضوع آشکار را هماهنگ با همه نظام‌های دیگر تأیید می‌کند.

مطلب دوم مربوط به مصادیق جزئی و مشخص این موضوع کلی است. نظام اخلاقی اسلام در این زمینه با دیگر مکاتب اخلاقی اختلاف نظر دارد و دیدگاه ویژه خود را ارائه می‌دهد. در ارزیابی کارها و تأثیری که در سرنوشت ما دارند، لازم است به همه ابعاد وجودی انسان توجه شود. از سخن پیش گفته به این نتیجه می‌رسیم که هرگاه بخواهیم بدانیم کاری «خوب» است یا «بد»، باید تأثیر مستقیم یا غیر مستقیم آن را در مجموع زندگی انسان و با توجه به همه ابعاد آن، ارزیابی و درباره آن قضاوت کنیم و بدیهی است که این گونه ارزیابی و تشخیص تأثیر مثبت یا منفی یک کار در ابعاد مختلف زندگی انسان و به شکل مجموعی، کاری بس مشکل خواهد بود.

ما با بینش محدودی که داریم نمی‌توانیم رابطه کارها را با سعادت نهایی خود، به معنای وسیع کلمه، درک کنیم. معمولاً گوشه‌ای از آن را درک می‌کنیم و زوایای بسیاری از آن، از نظر مخفی می‌ماند. اگر کاری از هر جهت و در همه ابعاد مادی و دنیوی برای ما مفید باشد، باز هم این کافی نیست برای آنکه آن کار «خوب» باشد، بلکه علاوه بر



این، باید برای آخرت نیز مفید باشد تا بتوانیم قضاوتی درست داشته باشیم. حال آنکه محاسبه آن برای ما میسر نیست و نمی‌دانیم چه رابطه‌ای بین زندگی این دنیا و دنیای دیگر وجود دارد.

مکتب اسلام به بدیهیات اخلاقی توجه می‌کند؛ ولی در عین حال به آنها اکتفا نمی‌کند. از دیدگاه اسلام، باید مصادیق دقیق افعال اخلاقی، خوبی و بدی و حدود و شرایط آنها را وحی تعیین کند و این از ویژگی‌های نظام اخلاقی اسلام است که در این زمینه بر وحی تکیه می‌کند.

#### ۴. نقش نیت و انگیزه را در ارزش اخلاقی شرح دهید.

از ویژگی‌های نظام اخلاقی اسلام این است که نیت را اساس ارزش اخلاقی و منشأ خوبی‌ها و بدی‌ها معرفی می‌کند. از آنجا که منظور از نیت در این بحث همان انگیزه کار است، اصولاً هیچ کار اختیاری بدون نیت و انگیزه انجام نمی‌گیرد و هر کار که از سر اختیار صورت گرفت، انگیزه‌ای برای آن در نهاد فاعل آن وجود دارد که سبب می‌شود او آن را ترک نکند یا به جای آن، کار دیگری انجام ندهد.

اکنون این پرسش طرح می‌شود که آیا کار اخلاقی که به خودی خود، شایسته است و حُسن فعلی دارد، علاوه بر حُسن فعلی باید حُسن فاعلی هم داشته باشد یا اینکه حُسن فاعلی لازم نیست، بلکه با هر نیت و انگیزه‌ای که انجام گرفت، دارای ارزش اخلاقی خواهد بود؟

در پاسخ به این پرسش باید گفت که از نظر اسلام، برای اینکه کاری ارزش اخلاقی پیدا کند، حُسن فعلی به تنهایی کافی نیست؛ بلکه همراه آن، حُسن فاعلی نیز لازم خواهد بود؛ زیرا آثار کارهای اخلاقی - یعنی کمال و سعادت انسان - بر حُسن فاعلی و داشتن نیت صحیح مترتب می‌شود.

از دیدگاه اسلام، حد نصاب ارزش اخلاقی کار آن است که برای رضای خداوند صورت پذیرد. به عبارت دیگر، مقوم ارزش اخلاقی کار این است که به منظور تحصیل خشنودی خداوند انجام گیرد. در قرآن آیاتی هست که تقریباً به طور مطلق، رضای خداوند را مقوم ارزش اخلاقی کارها معرفی می‌کند و در مقابلش، انگیزه‌های نامتناسب یا مخالف با رضای خدا را باعث سقوط فعل از ارزش اخلاقی و ضد ارزش اخلاقی می‌داند.

#### ۵. تأثیر نیت بر کار چگونه تأثیری است؟

تأثیری که نیت انسان روی کار، و کار از رهگذر نیت در تکامل نفس و رسیدن انسان به سعادت ابدی دارد، تأثیر حقیقی و تکوینی است، نه قراردادی. عمل بدون نیت در حقیقت، به کالبد مرده می‌ماند که ارتباطی با دل و روح فاعل نمی‌یابد و نتیجه‌ای نمی‌بخشد. رابطه اعمالی که در خارج انجام می‌دهیم با کمال نفس، به وسیله نیت و انگیزه برقرار می‌شود. بنابراین، اگر در عملی نیت نباشد یا نیت صحیحی نباشد، آن عمل سبب کمال نفس نخواهد

بود. از این رو، خداوند می‌فرماید: **وَمَا تُفْقَهُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَأَنْفُسِكُمْ وَمَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ**

## درس سوم

### ۱. آیا ایمان و عمل با هم رابطه‌ای دارند؟ توضیح دهید.

از دیدگاه اسلام کاری ارزشمند است که به وسیله نیت با خداوند مرتبط شود و چنین نیتی که رابطه با خدا را تحقق بخشد از آن کسانی است که برای خدا یا ترس از عذاب یا امید به پاداش وی کاری را انجام دهند، پس حتماً باید به خدا و روز جزا ایمان داشته باشند؛ زیرا تا کسی به خدا ایمان نداشته باشد، نمی‌تواند کاری را برای خداوند انجام دهد و تا به روز قیامت ایمان نداشته باشد نمی‌تواند برای امید به پاداش خدا یا ترس از عذاب وی کاری انجام دهد. بنابراین، ایمان نقش اساسی در ارزش کار دارد. این رابطه میان عمل و ایمان چنان قوی است که می‌توان گفت کسانی که به انگیزه ریا، کاری را انجام می‌دهند، در حقیقت به خدا و روز رستاخیز ایمان ندارند. خداوند در این باره می‌فرماید: **كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ**

### ۲. متعلق‌های ایمان را تبیین نمایید.

از مجموع آیات قرآن برمی‌آید که می‌توان متعلق‌های ایمان را در همان توحید، نبوت و معاد، یعنی اصول عقاید، دسته‌بندی کرد. کتب و رسل یا رسول خاص و همگی پیامبران در اصل نبوت منظور گردیده‌اند. ملائکه نیز بدین لحاظ که واسطه در وحی و نزول کتاب بر پیامبران‌اند ناگزیر متعلق ایمان خواهند بود. بنابراین، می‌توان گفت: منظور از ایمان در قرآن کریم، ایمان به سه اصل است که اساسی‌ترین آنها ایمان به خداست که اگر جامع و کامل باشد، ایمان به دو اصل دیگر را نیز در بر خواهد گرفت؛ زیرا از آنجا که خداوند پروردگار انسان است و به مقتضای پروردگاری خود، باید او را هدایت کند و هدایت به مدد وحی انجام می‌گیرد؛ ایمان به خدا، متضمن ایمان به نبوت خواهد بود. پس ایمان به نبوت از ایمان به توحید برمی‌خیزد؛ چنان‌که مقتضای عدل خداوند نیز این است که بین مؤمن و کافر، و متقی و فاسق، فرق بگذارد و هر یک را به پاداش مناسب یا مجازات متناسب با اعمال و رفتار زشت یا زیبای خویش برساند و قطعاً اعطای پاداش نیکوکاران و کیفر بزهکاران به طور کامل، جز در قیامت ممکن نیست و بنابراین، ایمان به خدا و عدل او، خود به خود متضمن ایمان به معاد خواهد بود.

### ۳. مراتب ایمان را شرح داده و چگونگی جمع ایمان و کفر را بیان کنید.

با توجه به معنای وسیع توحید در قرآن - چنان که گذشت - می‌توان دریافت که مراتب کامل ایمان برای اکثر افراد حاصل نمی‌شود. اینکه جز از خدا نترسد و جز به خدا امید نداشته باشد و امثال اینها تا برسد به توحید بلندی که برای اولیاءالله میسر می‌شود و آنان اساساً جز برای خداوند وجود استقلالی نمی‌بینند. در نتیجه، افراد ضعیف که ایمانشان آلوده به شرک است و به توحید خالص نرسیده‌اند باید بکوشند تا هرچه بیشتر از شرک رهایی یابند و در مسیر توحید پیش بروند.

**جمع بین ایمان و کفر:** در مناقق، مراتبی از ایمان و کفر وجود دارد. اکنون شاید پرسید که چگونه ممکن است کفر با ایمان همراه شود؟ در پاسخ به این پرسش می‌توان گفت که این وضع، علل مختلفی دارد که مهم‌ترین آنها دو چیز است: یکی نقص معرفت؛ یعنی علت اینکه انسان به بعضی از مراتب توحید نمی‌رسد یا بعضی از مقامات انبیا و اولیاء خدا را نمی‌پذیرد، کمبود شناخت است. عامل دوم آلودگی نفسانی و ضعف اخلاقی است که نقش مهم‌تری دارد و نمی‌گذارد انسان به آنچه شناخته و فهمیده است پایبند شود. نظیر آن عده از نصارا که خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و اله آمدند و درباره عقایدشان با وی بحث کردند؛ ولی با اینکه در بحث قانع شدند و حرفی نداشتند بزنند، ایمان نیاوردند. حضرت درباره آنان گفت: اینان به سبب علاقه به نوشیدن خمر و خوردن گوشت خوک ایمان نیاوردند؛ چون اگر مسلمان می‌شدند لازم بود آنها را رها کنند؛ از این رو، عادت و آلودگی آنان مانع می‌شد مسلمان شوند. آلودگی‌های اخلاقی نه تنها مانع ایمان آوردن انسان یا سبب ضعف ایمان وی هستند که گاهی اصولاً باعث سلب ایمان وی می‌شوند و با اینکه ایمان آورده و تصمیم هم دارد به مقتضای ایمانش عمل کند، کم کم در شرایطی قرار می‌گیرد که هوس‌های او گل می‌کنند و چنانچه محیط و وسایل شهوترانی فراهم باشد، نخست با این گمان که یک‌بار و دوبار مهم نیست، مرتکب خلاف می‌شود و رفته رفته به جایی می‌رسد که به کلی ایمانش را از دست می‌دهد.

در این زمینه آیه‌ای هست که می‌فرماید: **ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ اسَآؤُوا السُّوْاٰی اَنْ كَذَّبُوْا بِآٰتِ اللّٰهِ وَكَانُوْا بِهَا يَسْتَهْزِءُوْنَ**. کارهای زشت و گناه و آلودگی روح، رفته رفته گناهکاران را به آنجا کشاند که دل‌های آنان از ایمان تهی گشت و نه تنها به تکذیب آیات خدا، که به استهزای آنها پرداختند.

### ۴. مهم‌ترین راه‌های جبران گناهان کدام‌اند؟

۱. اجتناب از گناهان کبیره: **اِنْ تَجْتَنِبُوْا كَبٰٓئِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّاَتِكُمْ**؛ کسانی که از گناهان بزرگ و بدی‌ها کناره بگیرند، خداوند گناهان کوچکشان را می‌آمرزد و نیز مشمول نعمت‌های خداوند و وارد بهشت خواهند شد.

۲. توبه که خود عملی صالح است و سبب آمرزش گناهان توبه کننده می شود: **أَنَّهُ مَن عَمِلَ مِنكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِن بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ**

۳. شفاعت از مؤمنی که مرتکب عمل زشتی شود یا با وجود توانمندی واجبی را ترک کند و بدون توبه و جبران گناه از دنیا برود ولی واجد شرایط شفاعت باشد که او نیز به مدد شفاعت آمرزش می یابد و وارد بهشت می شود و اگر شرایط شفاعت را نداشته باشد باز هم می تواند به لطف خداوند امیدوار باشد که شاید به گونه ای - مثلاً به سبب استضعاف - مورد مؤاخذه خداوند قرار نگیرد: **وَأَخْرُوجُونَ مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ**

## درس چهارم

### ۱. نخستین آفت ایمان و انتخاب چیست و چگونه می‌توان با آن مبارزه کرد؟

**غفلت، نخستین آفت:** کسانی هستند که به سبب پیروی از غرایز حیوانی خود به پیرامون موضوع توجه نمی‌کنند. انگیزه‌های غریزی، آنان را به کارهایی وا می‌دارد و اصلاً توجه نمی‌کنند که راه دیگری هم وجود دارد و هدف‌هایی هست که باید آن راه را پیمود و به آن هدف‌ها رسید، حقی هست که باید پذیرفت و باطلی که باید رها کرد، راه صحیحی هست که باید برگزید و بیراهه‌ای که از آن باید کناره گرفت. غافلان به این حقایق توجه نمی‌کنند؛ بلکه غرایز با کمک اوضاع خارجی، انگیزه‌هایی برای آنان پدید می‌آورد و در پی آن انگیزه‌ها حرکت می‌کنند و در واقع زندگیشان زندگی حیوانی است.

قرآن از این گروه با عنوان غافلان یاد می‌کند و آنان را در حکم چارپایان به حساب می‌آورد:

وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَّا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْإِطْمَارِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ

**راه مبارزه با غفلت:** گام نخست به سوی انسانیت، خارج شدن از این غفلت و تاریکی محض و توجه به این حقیقت است که غیر از پاسخ گفتن به امیال غریزی، حقایق دیگری هم هست که انسان در برابر آنها مسئول و ناگزیر از پذیرش و تسلیم و پایبندی به لوازم آنها خواهد بود؛ چراکه این امور خارج از محدوده قدرت و اختیار او نیستند.

بعد از اینکه انسان توجه پیدا کرد در عالم ممکن است چنین حقایقی وجود داشته باشد، در گام نخست برای او تردید پیدا می‌شود و از خود می‌پرسد آیا آنچه انبیا می‌گویند حقیقت دارد یا ندارد؟ برای پاسخگویی به این پرسش بر انسان لازم است تحقیق کند؛ ولی در این مرحله بسیاری از افراد به ظن اکتفا می‌کنند و زحمت حل قاطعانه مسئله را به خود نمی‌دهند. قرآن با پیروی از گمان به مبارزه برخاسته، وی را به طلب علم و یقین، ترغیب می‌کند. آیات بسیاری تأکید دارند بر اینکه باید اساس کار انسان علمی و یقینی باشد، نه ظنی و غیر یقینی: **وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا؛** بنابراین، پس از توجه و پیدایش تردید، بر انسان لازم است با تلاش آن را به یقین تبدیل کند.

## ۲. رابطه علم و ایمان را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

علم و ایمان رابطه‌ای تنگاتنگ دارند و علم مقدمه و علت ناقصه ایمان است و بدون آن، ایمان که معلول است تحقق نمی‌یابد. از این رو، خداوند در قرآن می‌فرماید: **إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ**؛

## ۳. آیا حصول ایمان پس از حصول علم، جبری است؟ توضیح دهید.

در پاسخ به این پرسش پیشتر گفتیم که علم، مقدمه ایمان است. اکنون می‌افزاییم ایمان پس از علم و یقین به متعلقات آن به طور جبر برای انسان حاصل نمی‌گردد؛ بلکه حتی در این صورت هم هنوز در دایره اختیار انسان قرار دارد و انسان در این مرحله نیز با اختیار خود، می‌تواند ایمان بیاورد و می‌تواند ایمان نیاورد و ممکن است، آنچه را از این حقایق که ذهن قبول کرده، دل نیز بپذیرد و به آن پایبند شود یا نپذیرد و پایبند نشود. خداوند در قرآن از کسانی نام می‌برد که عالم بوده، ولی ایمان نداشته‌اند؛ مثل شیطان، فرعون و فرعونیان که درباره آنها فرموده است: **وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا**؛ پس اگر راه صحیح کسب علم را پیمودیم، به حق رسیدیم و یقین به آن پیدا کردیم، تازه نوبت آن است که به آن ایمان بیاوریم.

## ۴. برای انجام دادن اعمال نیک به چه چیزهایی باید توجه کرد؟

ایمان مقتضی عمل صالح است و ما را به آن وامی‌دارد. اکنون این نکته را یادآوری می‌کنیم که ایمان در صورتی می‌تواند منشأ تقوا شود که زنده و فعال باشد و در غیر این صورت بود و نبودش یکی خواهد بود و نمی‌تواند انگیزه نیرومندی در ما برای انجام دادن کارهای خوب و ترک کارهای زشت پدید آورد و به دست غفلت سپرده خواهد شد. آگاهی و تنبه همواره باید زنده باشد تا منشأ اثر شود. اگر توجه به مسائل مادی بیش از حد لازم باشد، توجه به معنویات فراموش و از ذهن خارج می‌شود و در این صورت است که ایمان به بار نمی‌نشیند و آثار مطلوب از آن به دست نمی‌آید. چنین انسانی به مصلحت و مفسده کار خویش نمی‌اندیشد؛ بلکه ماهیت وی مسخ و از انسانیت خارج می‌شود و به تعبیر قرآن، در زمرة چارپایان قرار می‌گیرد: **أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ**؛

در پاسخ به این پرسش که «در مقام عمل به چه چیزی باید بیندیشیم؟» می‌گوییم یک مرحله از اندیشه عملی عبارت است از دقت برای تشخیص کار «خوب» از کار «بد» تا آنچه را در این زمینه عقل می‌فهمد از عقل، و آنچه را نمی‌فهمد از شرع دریافت کنیم و بدانیم چه کاری را باید انجام دهیم و کدام را باید ترک کنیم. افزون بر این، لازم است درباره آثار فعل و ترک کارهای نیک و بد نیز به دقت بیندیشیم - چنان که درباره آثار ایمان و کفر لازم بود بیندیشیم - و آثار دنیایی و آخرتی کارهای خوب و بد را با دقت بررسی کنیم.

## ۵. نیرومندترین انگیزه‌ای که می‌تواند انسان را در برابر انحرافات حفظ کند، چیست؟

زمینه‌های دیگر نیز برای اندیشه وجود دارد و بر انسان‌هایی که در پی تعالی هستند لازم است درباره آنها بیندیشند. کسانی که معرفتشان کامل‌تر و روحشان لطیف‌تر است باید به حضور خداوند و این حقیقت بیندیشند که او ناظر و به همه کارهای ما آگاه است؛ چنان‌که او خود فرموده است: **وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ**؛ همچنین لازم است درباره نعمت‌های بزرگ و بی‌شمار خداوند بیندیشیم تا محبت خود را در دل‌هایمان ایجاد کند و بر آن بیفزاید.

محبت خدا و اولیای خدا نیرومندترین انگیزه‌ای است که در برابر همه گناهان و جاذبه‌های انحرافی، به انسان شکیبایی و پایداری می‌دهد تا بر آنها پیروز و مسلط شود. راه ساده دستیابی به این محبت‌ها اندیشیدن درباره نعمت‌ها و لطف‌هاست.

## درس پنجم

### ۱. موانع ایمان و عوامل سقوط انسان را به طور کلی توضیح دهید.

۱. **هوای نفس:** به طور کلی عواملی را که سبب ضعف ایمان، سلب ایمان یا تحقق نیافتن ایمان می‌شوند، می‌توان تحت عنوان عامّ «هوای نفس» مطرح و بررسی کرد. هوای نفس دل آدمی را می‌رباید و به یک معنا نمی‌گذارد دلی برای او باقی بماند تا محلی برای ورود ایمان شود.

**معنای هوای نفس:** از موارد کاربرد واژه «نفس» در قرآن می‌توان دریافت که مفهومی جز مفهوم لغوی آن ندارد و نفس در لغت، عموماً معنای «شخص» یا «من» از آن منظور گردیده است؛ با این تفاوت که به تناسب موارد مختلف، ویژگی‌هایی به آن افزوده می‌شود که واژه نفس به لحاظ آن ویژگی، بار ارزشی مثبت یا منفی می‌یابد. علت خوب یا بد معرفی شدن نفس در موارد مختلف این است که خداوند دو نوع گرایش در آن قرار داده است: گرایش به خیر و نیکی، و گرایش به شر و بدی. البته منظور این نیست که خیر و شر در نفس ما جای دارند؛ بلکه مصادیقی که عناوین خیر و شر بر آنها صدق می‌کند در نفس ما ریشه و پایه دارند، یعنی برخی گرایش‌ها در فطرت ما به سوی امور است که عنوان خیر بر آن منطبق می‌شود و گرایش‌هایی دیگر به سوی امور دیگری که عنوان شر بر آنها تطبیق می‌کند.

۲. **دنیاگرایی:** بهره‌مند شدن از نعمت‌های دنیایی و آخرتی و محروم شدن از هر دو یا بهره‌مند شدن از یکی و محروم شدن از دیگری، هریک علل و عوامل ویژه و ملاکات خاص خود را دارند. نقطه اساسی انحراف از اینجا پیدا می‌شود که انسان بیش از حدّ به دنیا توجه کند، نگران آن باشد، بدان دل ببندد، به طور مستقل و به خاطر خودش بدان اهتمام ورزد. چنین دلبستگی و نگرشی نشانه نادانی انسان و تاریکی دل اوست؛ چون اگر انسان معرفت یابد که در واقع دنیا جای ماندن نیست و ما پیوسته در آن به سوی جهانی سیر می‌کنیم که در آن ثبات و جاودانگی حاکم است، به دنیا دل نخواهد بست. از سخنان پیش‌گفته این نتیجه به دست می‌آید که زندگی در دنیا اشکالی ندارد، ولی دلبستگی به آن زیانبار و خطرناک است. در نهج‌البلاغه آمده است که شخصی در حضور علی (علیه السلام) دنیا را نکوهش کرد؛ آن حضرت با تندی به او فرمود: «چرا دنیا را مذمت می‌کنی؟! دنیا محل پرورش و تکامل دوستداران خداوند است. زندگی دنیا مذمت ندارد؛ بلکه برخورد ما با دنیاست که می‌تواند صحیح یا غلط باشد. از آنجا که متعلق و موضوع برخورد انسان دنیاست، گاهی به تبع رفتار انسان، دنیا نکوهش می‌شود؛ نکوهشی که در اصل به رفتار



اختیاری انسان تعلق دارد که موضوع اخلاق و متعلق ارزش یا ضد ارزش اخلاقی قرار می‌گیرد. دنیا منهای رفتار انسان، از امور عینی است که اصولاً نمی‌توانند موضوع اخلاق و ارزش و ضد ارزش قرار بگیرند.

۳. شیطان: در بسیاری از آیات قرآن کریم، پیروی از شیطان «نماد» ضد اخلاق معرفی شده است؛ تا آنجا که بر پایه برخی آیات انسان دو راه در پیش دارد: یکی راه خدا، و دیگری راه شیطان. شیطان پرستی نقطه مقابل خداپرستی است: **أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ × وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ**

## ۲. برخی مصادیق پیروی از هوای نفس را از نگاه قرآن نام ببرید.

در برخی آیات قرآن کریم، عمل نکردن به علم، در مقابل حق ایستادن و نپذیرفتن حق، تکذیب و قتل انبیا و نداشتن پروای الهی، از مصادیق پیروی هوای نفس به شمار رفته‌اند.

## ۳. ضرورت وجود گرایش‌های گوناگون در نفس را تبیین نمایید.

وجود گرایش‌های گوناگون در نفس ضروری است؛ چراکه اصولاً کمال انسانی فقط با وجود آنها امکان‌پذیر است. هر کس که زمامش به دست نفس اماره است، غرایز او را راهبری می‌کنند و وی چشم و گوش بسته و بی‌توجه به ماورای خواسته‌های غریزی خود از آنها پیروی می‌کند. چنین کسی همواره پیرو نفس اماره باقی می‌ماند؛ چنان‌که خداوند فرموده است:

**أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ؛** <sup>(۱)</sup> به زندگی مادی می‌چسبد و از خواسته‌هایش پیروی می‌کند.

پس می‌توان گفت که اگر از میل‌های غریزی و کشش‌های کور که ارضای خود را می‌خواهد و بس پیروی کردیم، بدون آنکه فکر کنیم نتیجه آن، چه می‌شود و غرض ما صرفاً لذات آنی باشد، این هوای نفس است؛ اما اگر به تأثیر آن در روح و سرنوشت خویش و رابطه با خدایمان دقت کردیم و سپس تصمیم گرفتیم، عمل به چنین تصمیمی دیگر پیروی از نفس نخواهد بود؛ چون در این صورت، انگیزه ما فقط غریزه نیست؛ چون محاسبه کرده و با دقت در نتیجه و آینده کار، راه خویش برگزیده‌ایم و چنانچه نتایج سوئی بر آن بار می‌شد، به آن کار دست نمی‌زدیم. در عبارتی کوتاه‌تر، ملاک هوای نفس این است که غریزه کور و مرزنانشناس ارضا شود و نقطه مقابلش این است که هنگام ارضای غریزه، عقل به کار گرفته شود.

عقل چیست؟ یک نیروی حسابگر که می‌سنجد کار مورد نظر، چه تأثیری بر آینده و سرنوشت و آخرت ما دارد. غریزه، محاسبه‌ای ندارد، عقل با آگاهی محاسبه می‌کند و می‌سنجد که این کار، ما را به کجا می‌کشاند و نسبت به آینده ما چه تأثیری خواهد داشت و به تناسب این آگاهی و محاسبه و سنجش تصمیم می‌گیرد و به دنبال آن اقدامی می‌کند که نتیجه مطلوبی داشته باشد.

#### ۴. از نظر قرآن، شیطان چگونه موجودی است و از چه طریقی در انسان نفوذ می‌کند؟

شیطان چیست؟ همان دنیا یا هوای نفس است یا چیزی مستقل و جدا از آن دو؟ بعضی پنداشته‌اند شیطان چیزی جز «نفس اماره» نیست؛ ولی قرآن «شیطان» یا «ابلیس» را موجود مستقلی از طایفه جن می‌داند که از آتش آفریده شده و مستقل از انسان است. بنابراین، در قرآن شیطان به معنای هوای نفس یا نفس اماره یا قوه واهمه یا یکی دیگر از قوای نفس نیست و موجودی مستقل است. آنجا که «ابلیس» و «جنود ابلیس» گفته می‌شود، قطعاً منظور از آن، هوای نفس یا نفس اماره و نظایر آنها نیست.

**کارهای شیطان:** کارهایی که شیطان می‌کند، در قرآن تحت چند عنوان، دسته‌بندی شده که توجه به آنها ضروری است. به اختصار می‌توان گفت عمده کار شیطان، وسوسه کردن انسان است: **فَوَسَّوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبْلَى**

در این باره این پرسش طرح می‌شود که وسوسه در دل انسان – و به تعبیر قرآن در سینه انسان – چگونه انجام می‌شود؟ شیطان از چه راه‌هایی و به مدد چه عواملی آن را در ذهن انسان ایجاد می‌کند؟ در قرآن در این زمینه بر چند عامل تکیه شده است:

الف. تزیین اعمال زشت. **فَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَهَوَّوْا وَيُتَّبِعُهُمُ الْيَوْمَ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ؛**

ب. دادن وعده‌های دروغ به انسان که اگر این کار را بکنی چنین و چنان می‌شود. **يَعِدُّهُمْ وَيُمَنِّيهِمْ وَمَا يَعِدُّهُمْ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا؛**

ج. ترساندن انسان. انسان را از آینده خویش بیمناک می‌سازد و از این رهگذر او را از کارهای خیر باز می‌دارد: **الشَّيْطَانُ يَعِدُّكُمْ الْفَقْرَ؛** و بدین وسیله شما را از کار مفید اجتماعی – اخلاقی انفاق باز می‌دارد.

## درس ششم

### ۱. درباره موضوع علم اخلاق توضیح دهید.

موضوع علم اخلاق اعمّ از ملکات نفسانی است که فلاسفة اخلاق تاکنون به عنوان موضوع علم اخلاق بر آن تأکید داشته‌اند و همه کارهای ارزشی انسان را که به خوب و بد متّصف می‌شوند و می‌توانند برای نفس انسانی کمالی را فراهم آورند یا سبب پیدایش رذیلت و نقصی در نفس شوند، در برمی‌گیرند و همگی آنها در قلمرو اخلاق قرار می‌گیرند.

### ۲. با توجه به متعلّق افعال اختیاری، اخلاق بر چند نوع است.

مسائل اخلاقی را می‌توانیم بر اساس تنوع متعلّقات افعال اخلاقی رده‌بندی کنیم؛ با این توضیح که متعلّق افعال اختیاری یا خود فاعل است یا دیگران هستند و یا اینکه با خدای متعال ارتباط پیدا می‌کند که می‌توان به تناسب هر یک، نام متناسبی نیز بر آن اطلاق کرد. نخستین قسم را «اخلاق فردی»، بخش دوم را «اخلاق اجتماعی»، و بخش سومش را «اخلاق الهی» نام می‌گذاریم.

### ۳. مهم‌ترین کارکردهای قلب از دیدگاه قرآن کدام است؟

«قلب» در اصطلاح قرآن موجودی است که درک می‌کند، می‌اندیشد، مرکز عواطف است، تصمیم می‌گیرد، دوستی و دشمنی می‌کند و امثال اینها. شاید بتوان ادّعا کرد که منظور از قلب، همان روح و نفس انسانی است، از آن لحاظ که می‌تواند منشأ همه صفات عالی و ویژگی‌های انسانی باشد؛ چنان‌که می‌تواند منشأ سقوط انسان و رذایل انسانی باشد. شاید بتوان این حقیقت را ادّعا کرد که هیچ بُعدی از ابعاد نفس انسانی و صفتی از صفات یا کاری از کارهای روح انسانی را نمی‌توان یافت که قابل استناد به قلب نباشد.

### ۴. دلیل اهمیت خدانشناسی در اخلاق چیست؟

ریشه تمام ارزش‌های اخلاقی، ایمان به خداست و از دیدگاه اسلام تا کاری به انگیزه ایمان انجام نگیرد، ارزشمند نخواهد بود و با توجه به اینکه ایمان وابسته به معرفت و شناخت است - تا آنجا که نقص و کمال معرفت، در نقص و کمال ایمان مؤثر است و هرچه شناخت انسان زنده‌تر و عمیق‌تر باشد، ایمان وی نیز به همان

نسبت زنده‌تر و عمیق‌تر خواهد بود - نتیجه طبیعی این دو مقدمه آن است که علم و معرفت نسبت به متعلق ایمان در زمره اصول و ریشه‌های ارزش‌های اخلاقی شمرده می‌شود. علم و معرفت هرچه کامل‌تر باشد، از طریق تأثیر در ایمان، ارزش والاتری می‌آفریند و تأثیر عمیق‌تری در وصول انسان به سعادت جاودانی و رسیدن به اصیل‌ترین ارزش و کمال در زندگانی‌اش دارد. در نتیجه، انسان برای رسیدن به سعادت والاتر باید ایمانش را قوی‌تر کند و برای تقویت بیشتر ایمان، لازم است هرچه بیشتر بر شناخت و معرفت خویش بیفزاید؛ البته به عنوان شرط لازم در کنار شرط‌های دیگر.

### ۵. مهم‌ترین انگیزه‌های خداشناسی کدام‌اند؟

۱. از جمله انگیزه‌هایی که در زمینه مطلق علوم و همه معارف و شناخت‌های انسان تأثیر مثبت دارد، «فطرت حقیقت‌طلبی» است. خدای متعال انسان را به گونه‌ای آفریده است که فطرتاً و از درون خود طالب شناخت حقایق است و پیوسته در جست‌وجوی این گمشده به طرح و حل مسائل در موضوعات گوناگون می‌پردازد.
۲. انگیزه دیگری که به تناسب این بحث در انسان وجود دارد «حبّ ذات» است که در نقش یک عامل درونی نیرومند، انسان را وامی‌دارد تا در پی کمالات باشد و فضیلت و شرافت انسانی را در خویش محفوظ بدارد.
۳. سومین انگیزه مؤثر در تحصیل معرفت، فطرت حق‌شناسی و سپاسگزاری نعمت‌دهنده است. هر انسان دارای فطرت سالم خود را مدیون شخصی می‌داند که به وی احسان کرده و پیوسته در این اندیشه است که از او سپاسگزاری کند. چنین تمایلی در اعماق فطرت انسان ریشه دارد و در مواقع مناسب، آثار خود را ظاهر می‌سازد، مگر آنکه عواملی مانع از تأثیر این گرایش شوند یا انحرافی در فطرت انسان بر اثر برخی از کارها به وجود آمده باشد. قرآن وجود این گرایش فطری را نیز در نهاد انسان مفروض می‌داند و به تقویت و هدایت آن می‌پردازد و می‌فرماید: **هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ؟**
۴. انگیزه دیگری که می‌تواند انسان را به تلاش در مسیر شناخت حق وادارد، «تمایل به تقرّب» و نزدیک شدن به یک مقام بلندمرتبه و موجود کامل قدرتمند است. انسان در این اندیشه است که اگر خدایی بر جهان هستی حاکم باشد، می‌تواند با هدایت او راه کمال خویش را بازیابد و با اطاعت از دستورهایش به وی نزدیک شود و در جوار رحمتش قرار گیرد و این خود، انگیزه می‌شود برای اینکه به جست‌وجو پردازد تا او را بشناسد. این در واقع جزو خواست‌های فطری انسان است و از حبّ ذات و حبّ کمال وی سرچشمه می‌گیرد.
۵. (انگیزه‌های عمومی و سطح دوم) منفعت‌طلبی: انسان‌ها معمولاً به دنبال کسب منافع مادی و دفع ضررها در تلاش‌اند و همه تلاش‌ها و گفتار و رفتار خویش را بر این اساس تنظیم می‌کنند.
۶. دومین انگیزه‌ای که در سطح عمومی می‌تواند در این زمینه تأثیر عمیق داشته باشد، «رنج‌گریزی» یا «دفع‌الم» است که در واقع می‌توان گفت همراه انگیزه منفعت‌طلبی دو رویه یک سکه به حساب می‌آیند.

۷. از دیگر انگیزه‌های مادی، «میل به آسایش و آرامش روانی» است. انسان در پرتو اعتقاد و ایمان به خداوند آن‌چنان است که گویی تکیه‌گاهی محکم و پشتیبانی بسیار دلسوز و نیرومند برای خود یافته است و این باعث احساس آرامش خاطر و اطمینان نفس وی می‌شود. **أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ؛**

۸. عامل دیگر، کسب منافع و مصالح بشری است. همه جوامع بشری از فسادها و تباهی‌هایی که جوامع بشری درگیر آن‌اند و نزدیک است بعضی از جوامع را در لجن فرو برد، رنج می‌برند و مصلحان و دانشوران در این اندیشه‌اند تا برای رهایی از فساد و سقوط راهی بیابند. اکنون اگر احتمال بدهند خدایی هست که می‌تواند راه‌هایی را به انسان بیاموزد، این در واقع گمشده انسانی است که قطعاً برای یافتنش در پی او خواهند رفت. و این نیز انگیزه نیرومندی است که انسان را در زمینه‌ی خداشناسی به تلاش وامی‌دارد و افراد به نسبتی که دردهای اجتماعی را درک کنند، به همان میزان در این میدان خواهند کوشید.

## درس هفتم

### ۱. بر پایه آیات قرآن، تفاوت تقلید نکوهیده و پسندیده را بیان کنید.

قرآن، در موارد بسیار و با بیان‌های مختلف تقلید را مانع اساسی تعقل و درک درست مطالب و تحصیل عقاید و معارف صحیح می‌داند؛ از جمله:

أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا مِّن قَبْلِهِ فَهُمْ بِهِ مُسْتَمْسِكُونَ × بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهُتَدُونَ ×  
وَكَذَٰلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِّن نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ ×  
قَالَ أَوْلَوْا جُنُودَهُم بِأَهْدِي مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءَكُمْ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ؛

پرهیز از افراط و تفریط، لازمه زندگی انسانی و رشد آن است. نکوهش تقلید هرگز به این معنا نیست که در زندگی از هیچ کس بهره فکری نگیریم و همه علوم و باورها و افکار دیگران را – به بهانه طرد تقلید و کسب استقلال – زشت باشد یا زیبا، و حق باشد یا باطل، یکباره دور بریزیم. از دیدگاه قرآن تقلید نکوهیده، پیروی چشم و گوش بسته است که جلو رشد مادی و معنوی و فکری را می‌گیرد.

### ۲. به چه دلیل پیروی از گمان و ظن کاری نادرست است؟

منظور از اعتماد به ظن نکوهیده دو چیز است: یکی، اعتماد بر اعتقاد خلاف واقع، هرچند باوری جزمی باشد. دوم، اعتماد بر اعتقاد غیر جزمی، یعنی ظن و گمان هرچند مطابق با واقع هم باشد؛ چون در مورد نخست، انسان به واقع و حقیقت نرسیده است، یقین هم داشته باشد و در مورد دوم، راه و روش و حالتش نامطمئن است، ضمانتی برای صحت ندارد و انسان را به حق نمی‌رساند. انسان عاقل زندگیش را بر حقایق استوار می‌کند، نه بر اوهام و خیالات؛ به‌ویژه در مسائل اعتقادی و اصول اساسی جهان‌بینی باید بر درک قطعی واقعیت‌ها و اعتقاد پایدار به آنها اهتمام ورزد؛ راهی منطقی که همه انسان‌ها به مقتضای فطرت انسانی خویش به هنگام کشف حقایق می‌پیمایند و به مقصد می‌رسند.

### ۳. موانع اندیشیدن و شناخت را از دیدگاه قرآن بیان کنید.

(۱) لَذَاتِ آنی و هوس‌های لحظه‌ای: وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَّهُمْ؛

(۲) آرزوهای افراطی مادی: أَلْهَاكُمْ التَّكَاثُرُ × حَتَّىٰ زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ؛

ذَرَّهُمْ يَا كُلُّوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِمِ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ؛

۳) دشمنی با خدا، پیامبر و دین: ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا × وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا × وَبَيْنَ شُهُودًا × وَمَهَّدْتُ لَهُ تَمْهِيدًا × ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ × كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لَا يَأْتِنَا عَنِيدًا × سَأَرْهِفُهُ صَعُودًا × إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ × فَقَتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ × ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ × ثُمَّ نَظَرَ × ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ × ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ × فَقَالَ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ × إِنْ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ × سَأُصْلِيهِ سَقَرَ × وَمَا أَذْرَاكَ مَا سَقَرُ × لَا تُبْقِي وَلَا تَذَرُ × لَوَاحَةٌ لِّلْبَشَرِ؛

۴) قرآن کریم قشری از جامعه را مترفین، مسرفین، و پیشگامان مبارزه با انبیا معرفی می‌کند که هرگاه پیامبری می‌آمد، اینان در مقابلش می‌ایستادند و با او مخالفت می‌کردند. شاید علت مخالفت آنان همین باشد که آنان زندگی خوشی می‌خواستند که داشتند و در زندگی خویش کمبودی احساس نمی‌کردند. از سوی دیگر آنان می‌پنداشتند یا اطمینان داشتند که اگر دعوت پیامبران را اجابت کنند، زندگی لذت‌بخششان به خطر می‌افتد و همین گرایش به رفاه و آسایش، نخستین منشأ مخالفت آنان می‌شد.

۵) گرایش به موقعیت اجتماعی: اگر انسان فکر کند پذیرش خدا و قیامت و آخرت، موقعیت اجتماعی وی را به خطر می‌اندازد، این فکر وی را از اندیشیدن درباره موضوعات نامبرده باز می‌دارد. برخی آیات قرآن به این مطلب اشاراتی دارند یا دست کم از آنها می‌توان چنین برداشت‌هایی کرد؛ مثل: **وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَّيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا؛** ۶) خودبزرگ‌بینی: در افراد مختلف، شدت و ضعف دارد؛ به گونه‌ای که گاه تواضع در برابر دیگری را ننگ خود تلقی می‌کند و حتی نمی‌تواند در برابر خدای متعال سر خم کند که این خطرناک‌ترین نوع کبر است.

#### ۴. شناخت و معرفت، چه آثار روانی و رفتاری می‌تواند داشته باشد.

در پی خداشناسی، حالات و توجهات و کیفیات نفسانی خاصی در انسان پدید می‌آید که به مقتضای اینها، افعالی را انجام خواهد داد.

**خشیت و خوف:** آیات و روایات نیز به تأثیر معرفت در ایجاد این حالات اشاره کرده‌اند؛ چنان‌که خداوند می‌فرماید:

**إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ؛** در روایتی از حضرت رضا علیه السلام آمده است: **مَنْ كَانَ بِاللَّهِ اعْرِفَ كَانَ مِنَ اللَّهِ أَخَوْفَ؛**

**إخبات:** اگر انسان به اندازه، ظرفیت ذهنی خود عظمت خدا را درک کند و به درک خویش توجه داشته باشد و به‌ویژه اگر به وسیله این تفکرات، درک فطری در انسان بیدار شود و علم حضوری در وی صیقل بخورد و عظمت الهی برایش جلوه کند، حالتی خاص در او حاصل خواهد شد که احتمالاً واژه «إخبات» در آیات و روایات بیانگر آن است. إخبات به معنای احساس کوچکی و تسلیم در برابر خداوند است.

**محبت:** معرفت، حالت دیگری در دل پدید می‌آورد. مثل اینکه توجه انسان به این باشد که خدا دارای همه صفات کمالی و منشأ تمام زیبایی‌ها و خوبی‌هاست و هر چیز دوست‌داشتنی در او هست. اگر شخص به این معنا

توجه کند، در دلش محبت پیدا می‌شود. محبت، حالتی است که در دل موجود ذی شعور، نسبت به چیزی که با وجود و خواسته‌های او تناسبی داشته باشد، پدید می‌آید. محبت به خدا ثمره شناخت اوصاف کمال و جمال و نعمت‌های خداوند است.



## درس هشتم

### ۱. مهم‌ترین راه‌های تحصیل محبت الهی چیست؟

ما هنگامی به موجودی محبت می‌ورزیم که کمالی در او یافته باشیم و این سبب شود تا توجه خویش را در آن کمال متمرکز سازیم و درباره آن هر چه بیشتر بیندیشیم؛ چون صرفاً با درک کمال و تصدیق آن بدون تمرکز و توجه، محبت پدید نمی‌آید. در تحصیل محبت خدا نیز راهی جز این نداریم. راه نزدیک‌تر و آسان‌تر و همگانی این است که شناخت و توجه ما به نعمت‌ها، محبت ما را به ولی نعمت خویش به شدت برمی‌انگیزد و عواطف ما را به مهربانی‌ها و توجه و الطاف خدای متعال به ما متوجه می‌سازد.

### ۲. مهم‌ترین موانع محبت الهی کدام است؟

در درجه اول، هر نوع محبت استقلالی به غیر خدا، مانع محبت خدا هست: **مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِّنْ قَلْبَيْنِ فِيْ جَوْفِهِ؛** اگر کسی بخواهد دلش فقط جای محبت خدا باشد و محبت غیر خدا در دل او معارض با محبت خدا نباشد، باید این حقیقت را درک کند که هیچ موجودی جز خدا هیچ نوع استقلالی از خودش ندارد. در درجه دوم، محبت شدید به غیر خدا می‌تواند مانع محبت خدا و عامل خودداری از عمل به وظایف الهی شود. بر این اساس، حد نصابی برای محبت خدا تعیین شده که بر اساس آن، لازم است محبت انسان به خدا غالب باشد بر محبت وی به اشیای دیگر، چنان‌که فرموده است: **الَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ؛** محبت مخلوق هیچ‌گاه نباید مؤمن را از عمل به مقتضای محبت خالق باز دارد: **لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق؛**

### ۳. توجه به نعمت‌های الهی چه ثمرات روحی و رفتاری دارد؟

سپاس‌گزاری، نخستین حالتی است که با توجه به منعم بودن خدا و شناخت او به عنوان ولی نعمت در انسان بیدار می‌شود؛ چرا که نعمت‌های او بزرگ و بی‌شمار است: **وَإِنْ تَعَدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تُحْصَوْهَا؛** عبادت و بندگی: خضوع که از درک عظمت الهی و سپاس‌گزاری از نعمت‌های خدا پدید می‌آید، نیرومندترین انگیزه انسان برای عبادت خداست و بالاترین ارزش‌ها را به پرستش وی می‌دهد. برای تأیید این سخن، روایاتی را بیان می‌کنیم که عبادات را بر سه دسته تقسیم کرده‌اند: نخست، عبادت‌هایی که انگیزه از انجام دادن آنها ترس از عذاب و کیفر است؛ دوم، عبادت‌هایی که به امید تحصیل ثواب و پاداش صورت می‌پذیرد؛ سوم، عبادت‌هایی که با

این دو نوع، فرق اساسی دارد و با تعابیر مختلفی در روایات از انگیزه این نوع عبادت یاد شده است. در بعضی از روایات حبّ خدا انگیزه قسم سوم شمرده شده، در برخی دیگر شکر خدا و در مواردی نیز بر شایستگی خداوند برای معبود انسان بودن تکیه شده است.

**خشوع:** این واژه کم و بیش متلازم با خوف و خشیت است. خشوع به معنای دل‌شکستگی است و حالت انعطاف‌پذیری دل را نشان می‌دهد؛ در برابر قساوت که حالت سنگ‌دلی و اثرناپذیری دل را گویند. خداوند در قرآن می‌فرماید: **أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ؛**

**تضرّع و استکانت:** آیاتی از قرآن کریم حالاتی به نام تضرّع و استکانت را یادآوری کرده‌اند. تضرّع و استکانت به حالتی اشاره دارند که در پی خوف و خشیت به وجود می‌آید. تضرّع در لغت به معنای کوچکی کردن و تذلل، و اثرش گریه و زاری کردن است.

#### ۴. خوف و رجا و ویژگی‌های آن دو را توضیح دهید.

«خوف» و «رجا» هر دو به آینده انسان مربوط‌اند؛ برخلاف شکر که در مقابل نعمت‌هایی است که پیشتر خدا به انسان داده است. چنان‌که این دو حالت از جهت ریشه نیز با هم تفاوت دارند: **خوف** حالتی است ناشی از شناخت خدا به این لحاظ که قادر است نعمت‌های دنیایی را در آینده از ما سلب کند و از نعمت‌های آخرتی محرومان سازد و رجا حالتی است ناشی از شناخت خدا به این لحاظ که می‌تواند در آینده نیز به اعطای این نعمت‌های دنیایی ادامه دهد، از نظر کمی و کیفی آن را بیفزاید و ما را از نعمت‌های بزرگ اخروی نیز برخوردار سازد.

#### ویژگی‌های خوف در قرآن:

۱. آیاتی تأکید دارند بر اینکه سعادت ابدی از آن کسانی است که بیم و خشیت دارند؛ مانند: **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ × جَزَاءُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ؛**

۲. در گروه دیگری از آیات قرآن، خشیت با تعابیر مختلف شرطی برای پذیرش دعوت انبیا و هدایت الهی و تأثر از انذارهای آسمانی معرفی شده است؛ مثل: **وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ وَضِيَاءَ وَذِكْرًا لِّلْمُتَّقِينَ × الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَهُمْ مِّنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ؛**

۳. در گروه سوم، آیاتی خوف و خشیت را با تعابیر مختلف عامل اجرای کار خیر و شتاب در آن معرفی کرده‌اند؛ مانند: **إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِّنْ خَشِيَّةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ × وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ × وَالَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ × وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجَلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ × أُولَئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ؛**

۴. گروه چهارم از آیات با تعابیر مختلف دلالت دارند بر آنکه جز از خدا از چیز یا کس دیگری نباید ترسید؛  
مثل: **وَتَخَشِي النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ؛**

۵. در بعضی دیگر از آیات بر خشیت به مثابه شرط عبرت آموزی از حوادث تأکید می‌کند؛ چنان‌که پس از ذکر داستان فرعون در آیاتی آمده است: **فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَىٰ × إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّمَنْ يَخْشَى؛**  
ویژگی‌های رجا در قرآن:

۱. در دو آیه رجا به خدا نسبت داده شده است: **لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ  
الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا؛**

۲. در شماری از آیات، متعلق رجا لقاءالله است که این آیات به دو دسته تقسیم می‌شوند: یک دسته درباره کسانی است که به لقای خدا امید دارند؛ مانند: **فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ  
أَحَدًا؛**

۳. در دسته دوم، از کسانی به بدی یاد می‌شود که به لقای پروردگار امید ندارند؛ مانند: **إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا  
وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنَّنُوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ × أُولَٰئِكَ مَا لَهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ؛**

۴. در بعضی از آیات، متعلق رجا جهان آخرت است؛ مانند: **فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَارْجُوا الْيَوْمَ الْآخِرَ وَلَا تَعْتُوا  
فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ؛**

۵. و در یک آیه متعلق رجا حساب است: **إِنَّهُمْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَابًا؛**

## درس نهم

### ۱. تشبیه نفس به هرم سه بعدی و حکمت این تشبیه را توضیح دهید.

نفس را به هرمی تشبیه می‌کنیم که سه سطح جانبی دارد. تشبیه به هرم بدین لحاظ است که نقطه رأس هرم نمایانگر وحدت مقام نفس باشد که همه سطوح مفصل و متعدّد به اجمال در آن نقطه به وحدت می‌رسند؛ چنان که برعکس نیز از نقطه واحد رأس با همین مقام وحدتی که دارد شئون مختلفی پدید می‌آید یا ظاهر و متجلی می‌شود. ابعاد سه‌گانه نفس به ترتیب عبارت‌اند از:

۱. بُعد آگاهی و شناخت: علم از ابعاد روشن نفس است و می‌دانیم که نفس با آنکه بیش از یک حقیقت ندارد و یکی بیشتر نیست، در ذات آن، علم نهفته است و علم، عین وجود نفس می‌باشد.

۲. بُعد قدرت: هر یک از ما در نهاد خود این معنا را درک می‌کنیم که توانایی‌هایی داریم. توانایی یعنی آنچه مبدأ فعالیت است و فعالیت صرفاً به کارها و تلاش‌های جسمانی منحصر نمی‌شود؛ ما می‌توانیم در نفس و روان خویش به فعالیت‌های درونی و پنهان پردازیم؛ مثل آنکه چیزی را درک کنیم، تصور کنیم، تصدیق کنیم یا تصمیمی بگیریم.

۳. بُعد محبت. کم‌ترین چیزی که در این مرتبه بر آن تأکید می‌کنیم «حبّ نفس» است. قطعاً در مرتبه ذات نفس، محبت به خود و به تعبیری خوددوستی وجود دارد.

سه بعدی که برای نفس نام بردیم در مقام بساطت نفس، یعنی در نقطه رأس هرم عین نفس است؛ ولی وقتی به مقام تفصیل می‌آید چهره‌هایی مختلف و جداگانه از یکدیگر تجلی می‌یابند که با سه واژه علم، محبت و قدرت از آنها یاد می‌کنیم.

### ۲. شاخه‌های اصلی حبّ ذات را توضیح دهید.

«حبّ بقا»: منشأ یک سلسله از تلاش‌های انسان می‌باشد. اینکه انسان می‌خواهد باقی و همیشه زنده باشد، ریشه‌اش همان حبّ ذات و حرکت ذاتی نفس است که در یک مجرای ویژه جلوه می‌کند.

«حبّ کمال»: یعنی صرف‌نظر از اینکه انسان می‌خواهد باقی بماند و عمر طولانی داشته باشد نیز دوست می‌دارد در این جریان بقا و گذران عمر روز به روز کامل‌تر شود و مسیر حرکتش مسیر تکاملی باشد. این کمال مورد علاقه انسان بر دو شعبه تقسیم می‌شود: «حقیقت‌جویی» و «قدرت‌طلبی».

«لذت‌جویی» و «سعادت‌طلبی»: انسان افزون بر بقا و کمال، لذت را هم دوست می‌دارد و می‌خواهد همیشه شاد باشد و به خوشی زندگی خود را بگذراند.

### ۳. قدرت‌طلبی و حقیقت‌جویی از نمادهای کدام شاخه از حبّ ذات هستند؟

«حقیقت‌جویی» و «قدرت‌طلبی» دو شاخه «حبّ کمال» هستند.

۱. **قدرت‌طلبی:** قدرت‌طلبی یکی از گرایش‌های فطری و ذاتی انسان است و ریشه در نفس و فطرت دارد و هیچ‌گاه او را رها نخواهد کرد و در مقاطع سنی مختلف به شکل‌های گوناگون بر رفتار وی حاکم خواهد بود. تنوع در قدرت‌طلبی: در تنوع صور قدرت‌طلبی می‌توان بر دو عامل تکیه کرد که یکی در اختلاف مراتب یک قدرت طولی نقش دارد و دیگری در تنوع و صور گوناگون قدرت‌هایی که در عرض یکدیگرند. درباره مراتب مختلف یک قدرت طولی می‌توان گفت که هر مرتبه‌ای از قدرت که متعلق قدرت‌طلبی انسان است، پس از حصول و تحقق در خارج سبب می‌شود که قدرت‌طلبی انسان این مرتبه را رها سازد و به مرحله بعد از آن تعلق گیرد. بنابراین، هر مرتبه از قدرت که فعلیت یافت، در طلب مرتبه بعد نقش مثبت دارد.

عامل دوم که در تنوع قدرت‌طلبی نقش دارد، مراتب مختلف علم و شناخت انسانی است. تعلق انسان به جلوه‌های گوناگون قدرت، به درجات مختلف آگاهی از مظاهر گوناگون قدرت بستگی دارد. شخصیت‌طلبی و به اصطلاح پرستیژ، استقلال‌خواهی و میل به حرمت‌نهادن به او، میل به آزادی، از میل به قدرت ریشه می‌گیرد. انسان مایل است آزاد باشد و در مشکلات و مسائل خودش تصمیم بگیرد و حاکم بر سرنوشت خویش باشد و در صورتی که تحت فرمان دیگران باشد و آنان برای او تصمیم بگیرند، خود را مغلوب و تحت نفوذ و قدرت دیگران می‌بیند و از این وضع رنج خواهد برد.

۲. **حقیقت‌جویی:** دومین جلوه کمال‌خواهی انسان، حقیقت‌جویی، علم‌دوستی و آگاهی‌طلبی است. انسان چون خود را دوست می‌دارد، علم و آگاهی را نیز دوست می‌دارد. حقیقت‌طلبی در انسان ذاتی است و ریشه فطری دارد.

### ۴. شاخه‌های متمایز لذت‌جویی و سعادت‌خواهی را نام ببرید.

لذت‌جویی و سعادت‌خواهی را می‌توان به طور کلی به سه بخش تقسیم کرد:

۱. بخش مربوط به بدن مثل غریزه تغذیه و غریزه جنسی؛
۲. بخش مربوط به روح و روان مثل عواطف و احساسات و انفعالات؛
۳. بخش مشترک بین روح و بدن مثل زیبایی‌دوستی مادی و معنوی.

## درس دهم

### ۱. نخستین گام در جهت سیر و سلوک و اصلاح نفس کدام است؟ توضیح دهید.

نخستین موضوع مطرح در بخش اخلاق فردی، توجه، هوشیاری و بیداری است؛ در مقابل غفلت و بی‌توجهی. از این رو، علمای اخلاق و کسانی که مراتب سیر انسانی را بررسی کرده‌اند، مانند ارباب سیر و سلوک و عرفا، منزل اول از منازل سیر و سلوک انسان به سوی تعالی و تکامل را «یقظه» می‌دانند که به معنای بیداری و هوشیاری است. در قرآن کریم، آیات بسیاری دلالت می‌کنند بر اینکه ریشه بدبختی و تباهی انسان و مفسد و رذایل اخلاقی وی غفلت است؛ از جمله: **وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَّا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ**؛ از سیاق این آیه کاملاً روشن است که مایه بدبختی کسانی که به عذاب و شقاوت جاودانی مبتلا می‌شوند، غفلت و ناآگاهی ایشان از حقایقی است که انسانیت انسان اقتضای آگاهی و توجه به آنها را دارد و به همین لحاظ اینان از حیوانات هم - که مقتضای طبعشان غفلت و ناآگاهی است - پست‌تر می‌شوند.

در آیه دیگری پس از سخن گفتن درباره کسانی که پس از ایمان، کفر ورزیدند و زندگی دنیا را بر آخرت برگزیدند، در تحلیل روانی آنان آمده است: **أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَسَمِعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ**؛ در این آیه نیز روشن است که آنچه سبب مهر زدن خدای متعال بر دل آنان می‌شود تا قوای ادراکی‌شان از مسیر صحیح منحرف شود و کارآیی نداشته باشد، همان غفلت و بی‌توجهی ایشان است.

### ۲. انواع توجه و غفلت نفس را معرفی و ارزش اخلاقی آنها را بیان کنید.

توجه انسان گاه غیر اختیاری به وسیله عوامل طبیعی خارج از نفس به چیزی منعطف می‌شود و گاه اختیاری توجه می‌کند که آن نیز خود مراتب گوناگونی دارد؛ ولی همه مراتب در این حقیقت مشترک‌اند که توجه او تحت تسلط وی قرار می‌گیرد.

در اینجا لازم است یادآوری کنیم که آنچه از این دو نوع توجه، یعنی توجه جبری و توجه اختیاری در علم اخلاق مطرح می‌شود و موضوع بحث‌ها و بررسی‌های اخلاقی قرار می‌گیرد، همان نوع اختیاری توجه است و نوع جبری آن که به هیچ وجه تحت تسلط و اختیار انسان قرار نمی‌گیرد، هرگز نمی‌تواند به حسن و قبح اخلاقی متصف بشود یا مورد ستایش و سرزنش قرار گیرد.

از آنچه درباره گستره فعل اختیاری و شمول آن بر فعل قصدی و ارادی گفتیم، می‌توان نتیجه گرفت بحث درباره اینکه کدام اندیشه نیک است و کدام بد، مربوط به علم اخلاق است؛ زیرا اندیشیدن در حوزه افعال اختیاری به مفهوم وسیع آن قرار دارد و بنابراین، جزو افعال ارزشی و اخلاقی شمرده می‌شود.

### ۳. آیا حبّ ذات، اراده، و تفکر قابل مدح و ذمّ اخلاقی‌اند؟ چرا؟

حبّ ذات - از آنجا که عین وجود نفس است، یعنی ممکن نیست نفس موجود باشد ولی به خودش محبت نداشته باشد - اختیاری نیست؛ پس نمی‌تواند بار ارزشی مثبت یا منفی داشته باشد و نمی‌توان هیچ‌کس را به لحاظ خوددوستی‌اش ستایش یا نکوهش کرد.

اراده کردن نیز مثل اندیشیدن از افعال اختیاری درونی و در نتیجه ارزشی و اخلاقی است و می‌تواند مورد مدح و ذمّ قرار گیرد،

### ۴. آثار توجه به نفس را بیان و شرح کنید.

۱. توجه به نفس، منشأ تقویت علم حضوری در انسان خواهد شد. البته هر کسی به خودش علم حضوری دارد؛ ولی از آنجا که علم حضوری به نفس، عین نفس است و به اصطلاح در اینجا علم و عالم و معلوم متحدند، هر قدر نفس انسان کامل‌تر و تجرّدش بیشتر باشد، علم حضوری او به خودش کامل‌تر، روشن‌تر و عمیق‌تر خواهد بود. انسان وقتی درک حضوریش بالا رفت و حقیقت وجود خویش را یافت، در می‌یابد که موجودی کاملاً وابسته به خدای متعال است و هر اندازه که وابستگی‌اش را به خدا بیشتر درک کند، خدا را بهتر خواهد شناخت. یکی از معانی روایت «من عرف نفسه فقد عرف ربه» احتمالاً همین است.

توجه به نفس، منشأ معرفت حضوری خداوند و درک شهودی توحید خواهد شد. خداشناسی حضوری و توحید شهودی از مهم‌ترین نتایج توجه به نفس خواهد بود؛ چراکه از بُعد اخلاقی و معنوی و تکامل انسانی بسیار مهم است و کمتر کسی به آن دست می‌یابد.

۲. دیگر اثر توجه به نفس، جست‌وجو و تحصیل یک سلسله از علوم حصولی و کسب معرفت‌های ذهنی خاص است؛ علمی که در حرکت تکاملی‌اش نقش مثبت دارند. توجه به نفس سبب می‌شود که انسان درباره خویش بیندیشد و در نتیجه، نفس انسانی را بشناسد که چگونه موجودی است، از کجا آمده و در دنیا چه موقعیتی دارد و به کدام سو در حرکت است (مِنْ آيِنٍ، فِي آيِنٍ، اِلَى آيِنٍ).

۳. انسان را به فکر منافع و مصالح خویش می‌اندازد. انسان بر اساس خوددوستی به خویش توجه پیدا می‌کند و از آنجا که حبّ ذات اساس حدوث و بقای حبّ‌های دیگری مثل حبّ بقا، حبّ کمال، حبّ علم، و حبّ قدرت است، توجه به نفس سبب می‌شود که این ابعاد نفسانی نیز مورد توجه قرار گیرند و درصدد برمی‌آید تا این ابعاد وجودی مورد محبت خویش را بشناسد، راه وصول به آنها را تشخیص دهد و سپس در راه تحصیل آنها بکوشد.

## درس یازدهم

### ۱. قدرت‌طلبی را توضیح دهید و مظاهر آن را بیان کنید.

یکی از گرایش‌های قوی در انسان، «میل به قدرت» یا «قدرت‌طلبی» است که از نخستین سال‌های زندگی ظهور می‌یابد و به اندازه‌ای که زمینه قدرت‌نمایی فراهم باشد، در انسان فعال می‌شود و به رفتارش جهت می‌دهد.

#### مظاهر گوناگون قدرت‌طلبی:

۱. قدرت محسوس (جسمانی): توانایی بر کارهایی که از بدن سر می‌زند و به نیروی خاص جسمانی نیاز دارند.
۲. قدرت روحانی: انسان کم‌کم متوجه می‌شود که با کسب نوع دیگری از قدرت، می‌تواند بر نیروهای طبیعت فائق شود. در مرحله پیشین، انسان در برابر نیروی طبیعت ناتوان بود و البته می‌کوشید تا ممکن است آنها را در مسیر هدف خود قرار دهد؛ ولی در این مرحله سعی می‌کند بر نیروهای طبیعت غالب شود و قدرتی بیابد که محکوم قوای طبیعی نباشد. به دنبال آن است که به مدد ریاضت، قدرتی روحی کسب کند که حاکم بر قوای طبیعت باشد و به کار گرفتن آنها نیاز نداشته باشد.
۳. قدرت اجتماعی: قدرت اجتماعی به نظام ارزشی و فرهنگی حاکم بر جامعه بستگی دارد. هر جامعه چیزهایی را وسیله قدرت و تسلط بر دیگران و مهار رفتارشان قرار می‌دهد تا از این رهگذر در درجه اول، اراده دیگران را تابع اراده خود کند و حتی بالاتر اینکه بر دل‌های آنان تسلط یابد.

### ۲. گرایش‌های گوناگون منشعب از قدرت‌طلبی را توضیح دهید.

- ۱) حبّ استقلال: اینکه آدمی می‌خواهد بی‌نیاز و مستقل باشد، در واقع ریشه در میل به قدرت دارد یا منشأ آن، میل به قدرت است.
- ۲) اعتماد به نفس: در صورتی تحقق‌پذیر است که انسان قدرت خودش را باور داشته باشد. شخص ناتوان و کسی که خود را ضعیف می‌پندارد از اعتماد به نفس بهره‌ای ندارد، مگر در همان حد توان و پندار توانمندی.
- ۳) مقام‌خواهی یا جاه‌طلبی: افراد برای این در پی مقام‌اند که دیگران زیر سلطه و تحت فرمان آنها باشند تا از کار و رفتار آنان در جهت منافع و مقاصد خود بهره ببرند یا دل‌های دیگران مسخر آنها باشد.



### ۳. در چه شرایطی قدرت طلبی در انسان فعال می‌شود.

گرایش به کسب قدرت هنگامی انسان را به تلاش و عمل وامی‌دارد که بداند فاقد قدرتی است که بدان نیاز دارد، و به عبارت دیگر، قدرتی مطلوب را در خارج بشناسد و بداند که از آن بهره‌ای ندارد. پس توجه به ناتوانی و نیاز به قدرتی که بدان علم و معرفت یافته، منشأ فعال شدن این میل طبیعی است.

در فعال شدن قدرت طلبی و واداشتن انسان به تلاش و فعالیت، سه چیز دیگر لازم است:

۱. شناخت یک نوع قدرت خارج از خود؛

۲. شناخت ناتوانی خود و فقدان آن قدرت؛

۳. احساس نیاز به آن قدرت.

بنابراین، چنان که حبّ ذات، خودبه‌خود منشأ هیچ فعلی در انسان نمی‌شود، قدرت‌دوستی نیز به تنهایی منشأ فعالیت وی نمی‌شود؛ بلکه باید همراه شرایط نامبرده باشد و در یک جمله، بداند که فاقد نوعی قدرت است که به آن نیاز دارد.

### ۴. شناخت‌های مؤثر در جهت‌دهی به قدرت طلبی را بیان کنید.

نخست آنکه معرفت او به انواع مختلف و کمّ و کیف و عمق قدرت در حدّی باشد که به هر مرحله‌ای از توانمندی دست یافت، آن را نقطه نهایی توان خود تلقی نکند. بنابراین، بر انسان لازم است پیوسته به نقص‌ها و نیازهایش بیشتر توجه داشته باشد تا به آنچه دارد؛ زیرا توجه انسان به چیزهایی که دارد، منشأ حرکت تکاملی او نمی‌شود.

**دومین نوع معرفت** که در زمینه قدرت برای انسان لازم و مفید است، شناخت این حقیقت است که قدرت‌های انسان در این جهان مادی همگی ابزاری و مقدماتی‌اند.

**نوع سوم** از معرفت که از دیدگاه اسلام مورد اهمیت است، معرفت و توجه انسان به این حقیقت است که قدرت او مانند همه چیزهای دیگری که به دست آورده، در حقیقت مال خودش نیست، بلکه مالک اصلی آن و قادر حقیقی خداست و او این قدرت را در اختیار انسان قرار داده تا از آن برای تکامل حقیقی خود استفاده کند.

## درس دوازدهم

۱. نقش معرفت و شناخت در جهت‌دهی به میل بقا را توضیح دهید و بیان کنید آیا میل به بقا به لحاظ اخلاقی با ارزش است یا نه؟

الف. علم و معرفت در تعیین مصداق و جهت‌دهی میل به بقا نیز نقشی اساسی دارد. یعنی اگر انسان خودش را درست شناخت و حقیقت هستی و زندگی خود را به خوبی دریافت، این گرایش نیز جهت صحیح خود را می‌یابد و در غیر این صورت گرفتار اشتباه در مصداق می‌شود و به سبب نادانی میل به بقا را در جهتی نادرست هدایت کرده، منشأ انحرافات اخلاقی فراوانی می‌گردد. انسان از یک‌سو در پی بقا و دوام زندگی خویش است و از سوی دیگر وجود و زندگی را در وجود مادی و زندگی دنیایی منحصر می‌داند، دلش می‌خواهد همین زندگی مادی ادامه یابد. در صورتی که اگر متوجه شود و یقین پیدا کند که حقیقت زندگی در دنیا خلاصه نمی‌شود و بالاتر از آن خواهد بود، به این زندگی مادی دل‌بستگی افراطی و فسادانگیز نشان نمی‌دهد و آن را مطلوب اصلی و هدف نهایی خود نمی‌شمرد و در نتیجه، برای حفظ و ادامه آن، دست به هر کار خلاف نمی‌زند و هر گونه خطایی مرتکب نمی‌شود.

ب. اصل میل به جاودانگی نیز همانند هر گرایش دیگر، از نظر اخلاقی نه خوب است و نه بد؛ زیرا این گرایش‌ها لازمه جبری و تکوینی وجود انسان‌اند، از این رو بار ارزشی ندارند و در حوزه اخلاق قرار نمی‌گیرند؛ آنچه در ارتباط با این میل در اختیار انسان قرار دارد، جهت دادن به آن، تعیین مصداق برای آن، آثار و عوارض آن و طرز رفتاری است که انسان تحت تأثیر آن برمی‌گزیند و همین‌هاست که به دلیل ویژگی اختیاری بودنشان، در حوزه اخلاق قرار می‌گیرند و بار ارزشی مثبت یا منفی دارند.

۲. نظر قرآن را درباره میل به بقا در وجود انسان با توجه به آیات متفاوت بیان کنید.

در قرآن کریم آیاتی بر وجود این گرایش فطری در نهاد انسان دلالت دارند و از آن در راه تربیت و پرورش انسان و رشد و شکوفایی و تکامل او استفاده می‌کنند. بنابراین، از دیدگاه اسلام، میل به بقا در انسان به لحاظ نقش تربیتی که دارد نامطلوب نیست.

(۱) قرآن بدین منظور که انسان را به سوی خدا و آخرت بکشانند در یک آیه می‌گوید:

إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ × مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ؛

(۲) نیز در آیه دیگری همین تعبیر با قیود دیگری آمده است.

وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى لِلَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ؛

(۳) در یکی دیگر از آیات قرآن آمده است:

بَلْ تُؤْتِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا × وَالْآخِرَةَ خَيْرٌ وَأَبْقَى؛

در اینجا تکیه ما روی کلمه «ابقی» است و قرآن برای آنکه مردم را از دلبستگی به دنیا بازدارد و به طرف آخرت بکشانند با این کلمه به آنان می‌فهماند که آخرت پایدارتر است؛ ولی همه می‌دانیم که این آگاهانیدن در صورتی در هدایت انسان نقش دارد که شیء پایدارتر گم‌شده انسان بوده و برای او کشش و جاذبه داشته باشد و هنگامی ممکن است در انسان تحرک ایجاد کند که چنین میلی به طور طبیعی در او وجود داشته باشد و با بیرون شدن از جهان احساس به جهان عقل و اندیشه، می‌توان آن را دریافت.

(۴) از دیگر شواهد قرآنی بر اینکه انسان در جست‌وجوی جاودانگی می‌باشد، این است که خداوند در این کتاب

آسمانی در یک مورد از روز قیامت با تعبیر «یوم الخلود» یعنی «روز جاودان شدن» یاد کرده است:

ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ذَٰلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ؛

این نامگذاری که به منظور جلب توجه و علاقه مردم به جهان آخرت صورت پذیرفته، خود گواه بر وجود این تمایل فطری در انسان و پذیرش آن از سوی خدا در قرآن است.

(۵) قرآن در مواردی دیگر نیز برای آنکه مردم را به کارهای خوب تشویق کند باز هم از راه نامگذاری وارد شده

و از کارهای شایسته با عنوان «باقیات» یاد می‌کند؛ از جمله:

الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمْلًا؛

در برابر آنچه تاکنون از آیات برداشت کردیم، آیات دیگری در قرآن هست که ممکن است مخالف و معارض با آنچه تاکنون گفته‌ایم به نظر برسد و برخلاف آیات گذشته از آنها چنین برداشت شود که قرآن این میل را غیر قابل تحقق و ارضاناپذیر دانسته است.

خداوند در قرآن می‌فرماید:

– وَمَا جَعَلْنَا لِشَرِّ مَنْ قَبْلِكَ الْخَلْدَ أَفَإِنْ مَتَّ فَهُمُ الْخَالِدُونَ؛

– كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَنَبَلُّوْكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ؛

از این آیات برمی‌آید که هیچ کس جاودانه نمی‌شود و همه می‌میرند. بنابراین، ابدیت برای انسان امکان ندارد و نباید بیهوده به دنبال چیزی ناممکن برود و این سخن با آنچه تاکنون از آیات قرآن استنباط کردیم سازگار نیست. در پاسخ به تعارضی که با نظر سطحی میان این آیات با آیات پیشین مشاهده می‌شود باید گفت که این آیات، جاودانه بودن انسان را به طور کلی و مطلق نفی نمی‌کنند، بلکه زندگی مادی و دنیایی او را فانی می‌دانند. سیاق این آیات خود گواه بر این معناست. از این رو، پس از آنکه از مردن همه خبر می‌دهد، در پایان آیه دوم می‌گوید پس از مرگ به سوی ما بازمی‌گردید که خود، دلیل بر وجود و زندگی انسان پس از مرگ و انتقال از این عالم خواهد

بود. افزون بر این، آن همه آیاتی که درباره جاودان شدن انسان در بهشت یا در جهنم با تعبیر «خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا» آمده و اینکه روز قیامت در قرآن «يَوْمُ الْخُلُودِ» نامیده شده، برای دفع چنین توهمی کافی است.

### ۳. حکمت ترس از مرگ در وجود انسان چیست؟

خداوند حالت روانی ترس از مرگ را بر اساس تدبیر حکیمانه خود در نهاد انسان قرار داده و این حالت می‌تواند زندگی انسان را از بسیاری از خطرهای برهاند و او را به مبارزه با بسیاری از بیماری‌ها وادار دارد. چنان‌که پایه زندگی اجتماعی، نظم و قانون بر آن نهاده شده و با وجود احکام و قوانین کیفری، ترس از مرگ و محدودیت‌ها و رنج‌هاست که افراد را وامی‌دارد تا رفتار و روابط خود را با قانون هماهنگ کرده، دست از پا خطا نکنند و در همه‌جا با رفتار و مشی عاقلانه، زندگی خود را از خطر برهانند.

### ۴. ترس افراطی از مرگ چه زیان‌هایی دارد و چگونه می‌توان با این ترس مقابله کرد؟

ترس از مرگ و میل به بقا حتی در مورد زندگی مادی تا این حد، بدون تردید هم برای خود شخص، هم برای دیگران و هم برای جامعه مفید خواهد بود. ولی هنگامی که از این حد می‌گذرد، منشأ اضطراب، تزلزل و نگرانی می‌شود، یا بیماری‌های گوناگون روانی را به دنبال می‌آورد یا انسان را به پوچی و خودکشی و پناه بردن به مواد مخدر و مسکرات می‌کشاند.

منشأ اصلی ترس از مرگ، جهل به حقیقت مرگ و تحلیل و تفسیر نادرست از آن است. اگر مرگ به معنای نیستی و نابود شدن جبری و حتمی انسان باشد و او بپندارد ناخواسته نابود می‌شود، پیوسته در ترس و وحشت به سر خواهد برد. ولی اگر بداند حقیقت مرگ زوال نیست و پس از مرگ زندگی او نه‌تنها ادامه می‌یابد، بلکه نشانه‌های زندگی در او قوی‌تر و بارزتر می‌شود و لذت‌ها، دردها و ادراکات او عمیق‌تر خواهد شد، در این صورت مسلماً وضع فرق خواهد کرد. انسانی با این دید و با چنین تفسیری از مرگ، دیگر ترس از نابودی را به خود راه نمی‌دهد، بلکه با این بینش که: **النَّاسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا؛** زندگی محسوس و مادی را که ما زندگی می‌نامیم خواب می‌داند و مرگ بدن را بیدار شدن.

قرآن درباره زندگی آخرتی تعبیر دل‌انگیزی دارد؛ در آنجا که از قول کسانی که در دنیا اعمالی انجام نداده‌اند تا در آنجا از آن استفاده کنند، می‌فرماید: **يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي؛** ظاهر آیه این است که انسان در آنجا زندگی اخروی را آن‌چنان گسترده و ژرف می‌یابد که تازه درمی‌یابد زندگی یعنی چه و آنچه در دنیا زندگی می‌نامید اصولاً زندگی نبوده و نمی‌توان نام حیات را بر آن اطلاق کرد.

## درس سیزدهم

### ۱. آیا گرایش به لذت و گریز از رنج، به خودی خود، خوب یا بد است؟

لذت‌خواهی، خوش‌گذرانی و راحت‌طلبی یکی از گرایشهای فطری انسان است که با رنج‌گریزی همراه خواهد بود. فطری بودن این گرایش بدین معناست که گرایش وی به خوش‌گذرانی و بی‌میلی‌اش به درد و رنج و مشقت، اختیاری نیست، بلکه به طور تکوینی در او نهاده شده است. از این رو، در حوزه اخلاق قرار نمی‌گیرد و نمی‌توان کسی را برای آنکه طالب لذت است یا برای آنکه از درد و رنج می‌گریزد، ستایش یا نکوهش کرد.

### ۲. چه عوامل و عوارضی باعث نکوهش لذت‌طلبی هستند؟

۱. غفلت و فراموش نمودن لذت‌های ارزنده‌تر و غرق شدن در لذایذ زودگذر و توجه بیش از حد به هوس‌های کم‌ارزش‌تر.

۲. گرایش به لذایذ بی‌اهمیت و غرق شدن در هوس‌های پست و کم‌ارزش برای لذت‌گرایی افراطی و تن‌ندادن به سختی و کار و تلاش است. انسان می‌پندارد می‌تواند زندگی آسانی داشته باشد و بر اساس علاقه افراطی به لذت می‌خواهد از هر چیزی که سبب رنج و مشقت می‌شود بگریزد؛ از این رو، غرق در لذت‌های پست و کم‌ارزش می‌شود، غافل از اینکه این زندگی دنیا را خداوند همراه با رنج و سختی و کار و کوشش قرار داده است. قرآن درباره همراهی و آمیختگی زندگی با رنج و زحمت می‌گوید: لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ؛

۳. کوتاهی در شکوفا کردن استعداد درک لذت‌های والای انسانی و بسنده کردن به لذت‌های طبیعی خودجوش نیز عامل جنبی سوم در نکوهش لذت است. لذت‌انس با خدا و کسب قرب و منزلت در پیشگاه الهی نیز در کنار نوع اول، لذت‌هایی انسانی است؛ بلکه لذات انسانی همین نوع است، زیرا نوع اول در حیوانات هم یافت می‌شود. ولی این تفاوت بارز را با آنها دارد که همانند آنها خودبه‌خود و به طور طبیعی استعداد درک آنها در انسان شکوفا نمی‌شود، بلکه عوامل خارجی و تلاش‌های انسانی در شکفتن آنها نقش اساسی دارند.

### ۳. معیارهای ترجیح یک لذت بر لذت دیگر کدام‌اند؟

در مقام مقایسه و ارزیابی میان لذات، دو معیار برای ترجیح یک لذت بر لذت دیگر وجود دارد:

یکی کیفیت؛ دیگری دوام. بر اساس هر دو معیار نامبرده، لذات انسان در زندگی آخرتی‌اش رجحان و مزیت دارد.

#### ۴. نظر قرآن را درباره انواع لذت‌های دنیایی مزاحم با لذایذ اخروی بیان کنید.

**الف)** اگر چیزی مانع لذت آخرتی و سبب عذاب آخرتی باشد، کاملاً منفی است؛ زیرا لذت دنیا به هیچ وجه قابل مقایسه با عذاب آخرت نیست، نه از نظر مدت که یکی محدود و دیگری نامحدود است، و نه از نظر شدت و ضعف. بنابراین، چنین لذت لحظه‌ای دنیایی که مانع لذت ابدی و سبب عذاب آخرتی است، از نظر شرع مقدّس حرام شده و ترک آن واجب است.

**ب)** ولی بعضی دیگر از لذایذ دنیایی، تنها تأثیرشان در این است که انسان را از لذایذ بیشتر آخرت محروم می‌کنند، ولی سبب عذاب نمی‌شوند. انسان با وجود این لذت‌ها نیز به بهشت و سعادت می‌رسد ولی به علت این گونه لذت‌ها از مراتب عالی آن محروم خواهد بود. به حکم عقل چنین لذتی مرجوح است و در شرع مطهر نیز چنین التذادی مکروه و ترک آن مستحب است.

**ج)** برخی از لذت‌های مادی نیز تنها با لذایذ خاص اولیای خدا و انسان‌های متعالی و کامل مزاحم‌اند؛ لذایذی که افراد عادی در نمی‌یابند و از حدّ نعمت‌های محسوس بهشت از قبیل خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها بسیار فراترند. قرآن کریم درباره این گونه لذت‌ها می‌گوید:

فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِّن قُرَّةٍ أَعْيُنٍ جَزَاءِ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ؛

آنچه از لذت‌های دنیایی که مزاحم با این گونه لذت‌های ویژه اولیا باشد نیز ارزش منفی دارد؛ هرچند که از دید فقهی، مباح باشد. از اینجا راز پرهیز اولیای خدا حتی از التذادهای مباح و تجملات مشروع روشن می‌شود و درمی‌یابیم که آنان چرا حتی ترک اولی هم نمی‌کنند.

## درس چهاردهم

### ۱. دیدگاه قرآن را دربارهٔ غریزه جنسی توضیح دهید.

یکی دیگر از مجاری لذت انسان، ارضای غریزه جنسی است. اصل وجود این میل نیز همانند کشش‌های درونی دیگر، لازمهٔ ساختمان روح انسان و فطری است که خودبه‌خود نه ارزش اخلاقی مثبت دارد و نه ارزش اخلاقی منفی. آنچه در قلمرو اخلاق قرار می‌گیرد و بار ارزشی خواهد داشت، کیفیت و کمیت ارضای این میل و جهت اعمال آن است.

برخی آیات قرآن کریم دلالت می‌کنند بر اینکه همسر دوستی و رابطه جنسی در نهاد انسان نهفته است. البته این موضوع روشن است و هر کسی در کیفیت آفرینش انسان دقت کند، درمی‌یابد تکثیر نسل و بقای نوع، از راه همسرگیری و زاد و ولد تحقق‌پذیر خواهد بود. تعبیر آیات قرآن کریم در این زمینه متفاوت است و ما در اینجا به چند دسته از آیات اشاره می‌کنیم:

آیاتی دلالت دارند بر اینکه همسر انسان از جنس خود او قرار داده شده و این یک تدبیر تکوینی الهی است برای اینکه نوع انسان باقی بماند که شاید از همه آنها روشن‌تر این آیه باشد که می‌گوید:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً؛

در آیه دیگری حکمت ازدواج را آرامش و سکون دو همسر در کنار یکدیگر می‌داند:

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ؛ این آیات و نظایر آنها اندیشه کسانی را که می‌پندارند ازدواج کاری است پلید و شیطانی، رد می‌کنند. چنین اندیشه‌ای در قرآن - کتاب آسمانی فطرت - جایی ندارد و مطرود و باطل است.

### ۲. به کارگیری غریزه جنسی با چه شرایطی دارای ارزش منفی نخواهد بود؟

به کارگیری غریزه جنسی در صورتی نکوهیده نیست که سه نوع محدودیت رعایت شود:

۱. محدودیتی که خود فطرت نشان می‌دهد، یعنی این رابطه باید محدود به جنس مخالف باشد؛

۲. محدودیتی که مصالح کلی جامعه برای همه افراد در تمام شرایط اقتضا می‌کند، محدودیت‌هایی که در قوانین

زناشویی رعایتشان بر همگان لازم و ضروری خواهد بود و در شرع مقدس تبیین شده است؛

۳. محدودیت‌هایی که در موارد استثنایی و حالات خاصی برای زوجین پیش می‌آید و روابط زناشویی آنان را به نحوی محدود خواهد کرد.

### ۳. ازدواج با چه انگیزه‌هایی می‌تواند دارای ارزش مثبت باشد؟

۱. اگر کسی بیندیشد که حکمت الهی اقتضا کرده تا نوع انسان با ازدواج در روی زمین ادامه یابد و همین اندیشه، انگیزه او برای اختیار همسر شود، مسلماً ازدواج او دارای ارزش مثبت خواهد بود، زیرا اراده خود را تابع اراده خدا کرده است.

۲. اگر کسی بتواند نیت خود را خالص کند به گونه‌ای که انگیزه مسلط بر او، دستیابی به رضای پروردگار باشد و لذت‌های دنیایی‌اش کاملاً تحت سلطه و در طریق آن انگیزه الهی قرار گیرد، کار او از مرتبه بلندی از ارزش اخلاقی برخوردار خواهد بود و این مرتبه مخصوص اولیای خدا و کسانی است که به مراتب والایی از معرفت و توحید رسیده باشند.

۳. اگر رعایت حدود الهی برای رسیدن به ثواب باشد، کارهایی که با این انگیزه انجام می‌شوند نیز ارزش نسبتاً بالایی خواهند داشت؛ چنان که کارهای مربوط به تمایلات جنسی به انگیزه ترس از مبتلا شدن به معصیت انجام شود، معصیتی که به دنبالش عقاب الهی خواهد بود، خواه در اصل ازدواج باشد و خواه پس از ازدواج در روابط زناشویی و لذت‌های مختلفی که بر ازدواج مترتب‌اند. در هر حال، اگر انگیزه انسان دوری از گناه باشد باز هم دارای ارزش مثبت خواهد بود و در همه موارد مذکور، کار انسان هرچه باشد، حتی ازدواج او رنگ عبادت به خود خواهد گرفت.

### ۴. نظر قرآن درباره لباس و مسکن، زینت و جمال چیست؟

نظر قرآن درباره لباس و مسکن: در قرآن کریم در خصوص این گونه نیازهای انسانی نیز آیاتی وجود دارد که نعمت‌های خداوند را در این باره گوشزد کرده است: **وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَيَوْمَ إِقَامَتِكُمْ وَمِنْ أَصْوَابِهَا وَأَوْبَارِهَا وَأَشْعَارِهَا أَثَاثًا وَمَتَاعًا إِلَى حِينٍ؛**

در دو آیه از قرآن خدای متعال به مؤمنان وعده داده است که مسکن و جایگاه‌های خوبی در بهشت به شما خواهیم داد. این دو آیه که در آن دو از تعبیر «مسکن» استفاده شده، با آیات فراوانی که در آنها از تعبیر «جنت» و «بهشت» استفاده شده است تفاوت بارزی دارند. خداوند در این دو آیه می‌فرماید: **وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ؛**

همچنین بر اساس چند آیه، بهشتیان لباس‌های زیبایی دارند و از این حقیقت با تعبیر گوناگون سخن به میان آمده است:

– وَيَلْبَسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا مِنْ سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ؛

– يَلْبَسُونَ مِنْ سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُتَفَابِلِينَ؛

– عَلَيْهِمْ ثِيَابٌ سُنْدُسٍ خُضْرٌ وَإِسْتَبْرَقٌ؛



## جمال دوستی در قرآن:

الف. زینت‌های دنیوی: قرآن کریم بر این موضوع نیز بارها تکیه کرده و به این خواست و گرایش فطری انسان توجه فرموده است. خداوند در بعضی آیات تمام آنچه را در روی زمین هست زینت زمین معرفی کرده است: **إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا؛**

گاهی نیز ستارگان را زینت آسمان معرفی می‌کند: **لَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ؛**

ب. زینت‌ها در جهان دیگر: مؤمنان در بهشت از زینت‌های خاصی استفاده می‌کنند و در کنار لذتی که از خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها و پوشیدنی‌های بهشتی و دیگر لذایذ می‌برند، از این نوع لذت (استفاده از زینت‌ها) نیز بهره‌مند می‌شوند. خداوند این حقیقت را با تعابیر گوناگون در آیات قرآن کریم بیان کرده است:

**جَنَّاتٌ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ × وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ؛**

## درس پانزدهم

### ۱. تفاوت مال و ملک را بیان و ارزش اخلاقی آنها را تبیین کنید.

**مال و ملک:** مفهوم مال با مفهوم ملک فرق دارد. مال معمولاً یک عین خارجی است که به شکلی مورد بهره‌برداری انسان در تأمین نیازهای گوناگونش قرار می‌گیرد، ولی ملک امری اعتباری و قراردادی است. در تعریف ملک می‌توان گفت «تسلط اعتباری انسان بر شیء است که می‌تواند به شکلی از آن بهره‌مند شود». در هر حال، قوام ملکیت به این است که انسان نوعی تسلط قانونی بر شیء داشته باشد که به گونه‌ی مشروع و به دلخواه خود بتواند در آن تصرف کند. شاید بهترین تعریف ملکیت همین تسلط اعتباری و قانونی باشد که لازمه آن، اضافه مالکیت و مملوکیّت است.

**ارزش اخلاقی علاقه به مال:** آیا علاقه به مال از نظر اخلاقی نکوهیده است یا ستوده یا خنثی است و بار ارزشی مثبت یا منفی ندارد؟

دادن پاسخ دقیق به این پرسش، تا حدّ زیادی به استقلال و عدم استقلال این میل بستگی دارد. اگر آن را علاقه‌ای ثانوی برشماریم، چون مال وسیله‌ای است برای تحصیل چیزهای مورد نیاز انسان، ارزش مال هم تابعی از ارزش آنها خواهد بود. بنابراین، اگر آنها ارزش مثبت داشته باشند، مال هم به تبع آنها ارزش مثبت می‌یابد و اگر آنها ارزش منفی داشته باشند، علاقه به مال نیز ارزش منفی خواهد داشت. برعکس، اگر علاقه به مال را میلی مستقلّ و غیر وابسته حساب کنیم، باید بگوییم مانند دیگر خواسته‌های فطری خودبه‌خود نه خوب است و نه بد؛ بلکه ارزش مثبت یا منفی آن، از یک سو به انگیزه تحصیل مال بستگی دارد و از سوی دیگر به اینکه از چه راهی به دست می‌آید و در چه راهی صرف می‌شود. اگر از راه نامشروع تحصیل شود، چون مانع دستیابی انسان به کمالات دیگر می‌شود، دارای ارزش منفی است یا اگر مال را وسیله‌ای قرار دهد برای کاری که ارزش مثبت دارد، تحصیل مال هم که واسطه آن است، مطلوب خواهد بود و برعکس، اگر مال را برای مصارف نادرست بخواهد، تحصیل آن هم ارزش منفی می‌یابد.

### ۲. نظر قرآن را درباره علاقه به مال و فرزند توضیح دهید.

در قرآن با بیان‌های گوناگونی از مال یاد می‌شود. در برخی آیات مال و فرزند را زینت معرفی کرده است؛ از

جمله:

زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا؛

در شماری از آیات، اموال و فرزندان نعمت‌هایی خداداد برای بشر معرفی شده‌اند که این به تنهایی دلیل ارزش اخلاقی آنها نیست؛ ولی از یک سو نعمتی است که زمینه سپاس‌گزاری انسان در برابر خدا را فراهم می‌کند و از سوی دیگر، استفاده از آنها اگر به انگیزه تقویت برای عبادت و ادای وظیفه باشد، دارای ارزش مثبت اخلاقی است:

وَأَمَدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا؛

خداوند در قرآن به مؤمنان تلقین می‌کند و به آنان می‌آموزد که به فرزندان خویش دعا کنند. در آنجا که می‌فرماید:

وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا... x ... وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا؛

در بعضی از آیات فرزند صالح نعمت خاص و پاداش عمل شایسته تلقی شده است:

– وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ وَآتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ؛ عنكبوت

از این آیات برمی‌آید که داشتن مال و فرزند خودبه‌خود، ارزش منفی ندارد و هدف اسلام این نیست که انسان در دنیا بدون فرزند و تنها در بیغوله‌ای زندگی کند یا دست از کار و تلاش برای تحصیل مال و معاش بردارد.

### ۳. عاطفه چیست و انواع آن کدام است؟ توضیح دهید.

عاطفه از نظر ما کششی است نفسانی که کسی درباره دیگری در خود احساس می‌کند. عواطف را می‌توان به دو دسته اساسی تقسیم کرد: عواطف طبیعیِ اوّلی، و عواطف ثانوی.

**عواطف طبیعیِ اوّلی:** عواطف اوّلی کشش‌هایی است که انسان بی‌آنکه نفعی ببرد یا زیبایی خاصی در بین باشد، در خود نسبت به دیگری احساس می‌کند؛ مانند: عاطفه مادر به فرزند که نفع و زیبایی واسطه و منشأ این عاطفه نیست. فرزند هرچند که زیبا نباشد و هیچ نفعی برای مادر خود نداشته یا حتی زیان هم داشته باشد، مورد محبت مادر است. این نوع عواطف را اصلی، اوّلی و طبیعی می‌نامیم.

**عواطف ثانوی:** در عواطف ثانوی مطلوب در اصل چیز دیگری است و شخص مورد عاطفه از آن جهت که واسطه دستیابی انسان به آن خواهد بود، مورد محبت قرار می‌گیرد. مثلاً انسان کسی را که به او احسان کند دوست می‌دارد؛ ولی این یک میل طبیعی نیست، بلکه انسان اصالتاً خودش را دوست می‌دارد و ثانیاً و بالعرض کسی را که واسطه دستیابی او به سود و منفعتش شود. عاطفه‌ای که بین معلم و شاگرد هست، عاطفه‌ای ثانوی است؛ زیرا رابطه تعلیم و تعلم واسطه پیدایش این عاطفه است و صرف‌نظر از آن، این عاطفه بر معلم و شاگرد حاکم نیست.

#### ۴. ارزش اخلاقی عواطف را شرح دهید.

قاعده کلی که ما تاکنون دنبال کرده‌ایم این بوده که ارزیابی رفتار و صفات انسان ملاک‌هایی دارد که مورد تزامم واقع می‌شود. اگر ارضا یا تقویت یک میل، هیچ تأثیری بر سایر ابعاد وجودی انسان نداشته باشد، در این صورت نه ارزش مثبت دارد و نه منفی، بلکه امری طبیعی است. در اینجا به‌ویژه می‌توان گفت تقویت عواطف، خود به اجمال، مرتبه‌ای از ارزش را دارد، هرچند که از دیدگاه اسلام کافی و در حد نصاب نباشد. مثلاً همان‌گونه که سخاوت چنین ارزشی دارد و به خودی خود، انسان را وارد بهشت نمی‌کند؛ ولی عذاب شخص سخاوتمند را کم می‌کند. چون شرط ورود در بهشت، ایمان به خداست. اخلاق و رفتاری که سرچشمه‌اش ایمان به خدا باشد، سعادت را در بهشت برای انسان فراهم می‌کند.

خلاصه آنکه عواطف مثبت گرچه ذاتاً دارای نوعی ارزش‌اند، از این رو تا حدی می‌توانند بر توفیقات بیفزایند و از عذاب و عقاب انسان بکاهند؛ ولی اولاً ارزش آنها مطلق نیست، بلکه ملاک‌های دیگری اساس ارزش آنها خواهد بود و ثانیاً ارزش آنها در حد نصاب ارزش اسلامی رفتار انسان نیست تا بتواند خودبه‌خود منشأ سعادت او شود.

#### ۵. احساسات و انفعالات کدام‌اند و به لحاظ ارزش اخلاقی چه حکمی دارند؟

آخرین بُعدی که در طرح پیشنهادی برای روح انسان در نظر گرفته شد، بُعد احساسات و انفعالات است. این بُعد، در عین آنکه سطحی‌تر از دیگر ابعاد وجود انسان است، از همه آنها وسیع‌تر است. یعنی، از آنجا که تحت تأثیر سایر ابعاد وجودی انسان است و در ظاهر بدن به صورت گرفتگی و انبساط چهره یا انزوایی و معاشرت یا دلسردی و فعالیت و مانند آنها آثار و عوارض ظاهری خود را نمایان می‌سازد، ما آن را سطحی‌تر از دیگر ابعاد تلقی می‌کنیم. بنابراین، انفعالات، حالاتی کم و بیش محسوس‌اند که ریشه‌های محسوس در اعماق نفس و روان انسان دارند و می‌توان آنها را به تغییرات شاخ و برگ درختان تشبیه کرد که از تحولات ریشه‌ها سرچشمه می‌گیرد. از سوی دیگر، چون انفعالات تحت تأثیر هر یک از ابعاد روحی به وجود می‌آید و چنان نیست که شاخه‌ای مجزاً از شاخه‌های دیگر باشد، می‌توان گفت گستره این بُعد وسیع‌تر از دیگر ابعاد وجودی انسان است.

احساسات و انفعالات شاخه‌های گوناگون و آثار متنوعی دارند؛ نظیر غم، شادی، پشیمانی، خشم، خشنودی، ترس، امنیت، یأس و امید.

ارزش اخلاقی احساسات و انفعالات: احساسات و انفعالات تا آنجا که انفعال طبیعی و غیر اختیاری باشد، از نظر اخلاقی خنثی است و بار ارزشی مثبت یا منفی ندارد. ولی واکنش‌هایی که انسان به تناسب این حالات انجام می‌دهد، اختیاری هستند و بنابراین، در دایره اخلاق قرار می‌گیرند که دارای ارزش مثبت یا منفی و قابل ستایش یا نکوهش‌اند. بنابراین، در ایجاد این گونه حالات و انفعالات نفسانی، اختیار و عوامل اختیاری، از یک سو در حدوث یا در بقا یا هم در حدوث و هم در بقای آنها و از سوی دیگر، در تقویت یا تضعیف یا در هدایت و جهت‌دهی آنها نقش اساسی دارد.

اکنون پرسش این است که ملاک خوبی و بدی افعالی که ما به دنبال این حالات نفسانی - که از جهات مختلف تحت تأثیر اختیار انسان‌اند - انجام می‌دهیم چیست؟

پاسخ این است که همان ملاک کلی که در همه موارد بر آن تکیه کرده‌ایم، در اینجا نیز حاکم خواهد بود. آن ملاک، تزاحم و عدم تزاحم آنها با کمالات نفسانی است. اگر یک کار اختیاری، انسان را از کمالات برتری محروم کند، پسندیده است و ارزش منفی دارد. برعکس، اگر یک کار اختیاری، زمینه دستیابی انسان به خواسته‌های بیشتر، ارزنده‌تر و کامل‌تر را فراهم آورد، ناپسند است و ارزش مثبت دارد. مثلاً کسی که یگانه ترس او از این است که اموالش از دست برود، ثروتش کم شود، یا زمینه بهره‌مندی‌های دنیایی و بساط عیش و نوشش به هم بخورد، چنین ترسی اگر در لحظه نخست هم غیر اختیاری و خارج از حوزه اخلاق باشد، ولی تداوم آن در اختیار انسان است و در بینش اسلامی مطلوب نیست. متقابلاً، ترس و اندوه ارزشمند هم داریم که بسته به ارزش آثار و اعمالی که از آن پدید می‌آید درجات متفاوتی از ارزش مثبت را خواهد داشت. برای مثال، نیکی به پدر و مادر سبب سعادت دنیا و آخرت انسان می‌شود. حال اگر کسی از فقدان والدین خود اندوهگین شود، از این جهت که دیگر نیستند تا به آنان خدمت کند و به ثواب احسان به والدین برسد، در این صورت، چنین اندوهی ارزشمند است. البته همین نوع ترس و اندوه نیز تا حدی مطلوب است که انسان را به کارهای خیر بیشتر وامی‌دارد؛ مانند آنکه برایشان صدقه بدهد، دعا کند، قرآن تلاوت کند، نماز بخواند و ثواب آنها را به پدر و مادر از دست رفته خود اهدا کند، نه اینکه به حدی برسد که او را از دیگر وظایفش باز دارد.

پس ملاک کلی در همه احساسات و انفعالات و ارزش مثبت و منفی آنها، کمیّت و کیفیت تأثیری است که در دست یافتن انسان به کمالات انسانی و اهداف نهایی یا از دست دادن آنها دارد.

انسان مؤمن باید طوری تربیت شود که دستیابی به زخارف دنیا و از دست دادن آنها، روح او را دچار تلاطم نکند، بلکه در هر دو حال، آرامش و متانت خود را حفظ کند و تنها در اندیشه اجرای تکلیف باشد. خداوند می‌فرماید: **لِكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ؛**

## درس شانزدهم

### ۱. آیا زندگی اجتماعی، به خودی خود دارای ارزش اخلاقی است؟ توضیح دهید.

زندگی اجتماعی تا حدودی اختیاری انسان است و در همان حد که اختیاری است، اخلاقی نیز هست؛ زیرا ممکن است کسی تصمیم بگیرد در گوشه‌ای دور از دیگران، تنها زندگی کند، یعنی زندگی فردی را انتخاب کند. وجود ما در آفرینش با وجود افراد دیگر جوش نخورده است به شکلی که از زندگی دیگران انفکاک‌ناپذیر باشد.

### ۲. عواملی را که سبب گرایش انسان به زندگی اجتماعی می‌شوند، برشمارید.

عوامل گرایش انسان به زندگی اجتماعی را می‌توان به چند دسته تقسیم کرد:

**دسته اول،** عوامل غریزی‌اند؛ مانند غریزه جنسی. هر فردی از آنجا که در آفرینش به جنس مخالف تمایل دارد، خواه ناخواه به او نزدیک می‌شود، با او معاشرت و مباشرت می‌کند و زندگی‌اش را با زندگی او پیوند می‌دهد.

**دسته دوم،** عوامل عاطفی‌اند که سبب گرایش به اجتماع و پیوند دادن زندگی یک فرد با افراد دیگر می‌شوند. در بحث عواطف گفتیم که انسان به طور طبیعی میل دارد که به انسان‌های دیگر نزدیک شود و با آنها انس بگیرد و به‌ویژه عواطف خانوادگی، باعث پایداری زندگی خانوادگی می‌شود.

**دسته سوم،** عوامل عقلی‌اند که از عوامل دیگر گسترده‌ترند و جنبه اختیاری آنها بیشتر است. انسان به مدد عقل درمی‌یابد که به تنهایی قادر به تأمین نیازمندی‌های زندگی خویش نیست. هم در تأمین نیازهای مادی مثل لباس، مسکن و غذا به همکاری دیگران نیاز دارد و هم در تأمین نیازهای معنوی. عوامل نامبرده، مهم‌ترین عواملی هستند که انسان را به گزینش زندگی جمعی وامی‌دارند؛ اما نقش این عوامل در همه افراد یکسان نیست. بنابراین، ارزیابی اجتماعی زیستن، تابع تأثیر عوامل و انگیزه‌هایی است که انسان را به زندگی اجتماعی یا کناره‌گیری از آن وادار می‌کند.

### ۳. ملاک‌های کلی در اخلاق اجتماعی را توضیح دهید.

**الف. اصل عدل:** نیاز به جامعه برای تأمین نیازمندی‌های مادی و معنوی، نیازی عمومی است نه ویژه افراد خاص. زندگی اجتماعی برای این شکل می‌گیرد که همه افراد به مصالح مادی و معنوی و کمال‌نهایی خود نایل آیند.

بنابراین، رفتار افراد در جامعه باید به گونه‌ای باشد که در تحقق این هدف کلی، یعنی دستیابی همه افراد به کمال نهایی خود، مؤثر باشد، نه آنکه جمعی از افراد، فدای جمعی دیگر شوند.

**ب. اصل احسان:** اسلام در کنار اصل عدل، اصل احسان را مطرح می‌کند. اصل احسان برای جبران کمبودها و نیازهای برخی افراد جامعه است؛ افرادی که نقص عضو مادرزادی دارند یا بر اثر حوادثی نقص عضو پیدا کرده‌اند. این نوع افراد قادر به کار نیستند و نمی‌توانند در جامعه نقشی ایفا کنند، پس لازم است افراد دیگر، به شکلی بار زندگی آنان را به دوش کشند و بر جامعه لازم است که زندگی این افراد را اداره یا دست‌کم، نیازهای اولیه و ضروری آنان را تأمین کند.

**ج. اصل تقدم مصالح معنوی بر منافع مادی:** اگر تزاومی بین مادیات و معنویات پیدا شد، معنویات مقدم خواهند بود؛ زیرا انسانیت انسان و کمال حقیقی او در سایه معنویات به دست می‌آید. معنویات انسان را به خدا نزدیک می‌سازد و زندگی مادی مقدمه دستیابی به معنویات و وسیله تأمین آن خواهد بود.

البته در فرض‌هایی نادر ممکن است مرتبه‌ای از مصالح معنوی، فدای مراتب عظیمی از مصالح شود که اگر آن مصالح مادی تأمین نشود، مصالح معنوی هم در درازمدت به خطر می‌افتد. اما این فرضی نادر است و اصل کلی بر این است که مصالح معنوی بر مصالح مادی مقدم است.

**د. اصل رعایت اولویت:** اصل چهارم برای پاسخگویی به نیازهای ارزشی جامعه، «درجه‌بندی روابط اجتماعی» است. ارتباط افراد جامعه با یکدیگر و پیوند زندگی آنان در یک سطح نیست. این تفاوت ارتباطات و دوری و نزدیکی افراد، زمینه دیگری است برای شکل گرفتن حقوق و تکالیف اجتماعی که نوعی تقسیم وظیفه را ایجاد خواهد کرد و در کنار سه اصل گذشته، اصل چهارمی را مطرح می‌سازد. سلسله مراتبی که در رابطه افراد وجود دارد و درجات قرب و بعدی که در زندگی‌شان هست، مقتضی حقوق و تکالیف گوناگونی برای آنان خواهد بود. قرآن کریم، آنجا که می‌فرماید: **وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ؛** بر این اصل تأکید می‌کند و نشان می‌دهد که حتی خویشان و بستگان ما هم یکسان نیستند و برخی از آنها بر بعضی دیگر مقدم‌اند.

#### ۴. نیاز انسان به دیگران به چند دسته تقسیم می‌شود؟ شرح دهید.

نیاز افراد به یکدیگر را می‌توان به دو بخش عمده تقسیم کرد:

۱. نیاز انسان به دیگران در هستی و پیدایش خویش؛ مانند نیاز فرزند به پدر و مادر. البته نمی‌خواهیم این نیاز را اجتماعی تلقی کنیم، بلکه آن را پایه‌ای برای تنظیم روابط اجتماعی و ملاکی برای تعیین ارزش آنها در نظر می‌گیریم؛ یعنی از آنجا که فرد در اصل هستی خویش نیازمند افراد دیگری است، ناگزیر است به اقتضای این نیاز رفتار ویژه‌ای با آنان داشته باشد.

۲. نیاز انسان به دیگران در دوران زندگی خویش و پس از آنکه متولد شد.

نیازهای نوع دوم، خود به قسمت‌های گوناگونی تقسیم پذیرند:

الف. نیازهایی که فرد، به طور مستقیم، به فرد دیگر دارد؛ یعنی تماس یک انسان با انسان دیگر خودبه‌خود این نوع نیازهای وی را برطرف می‌سازد، مانند نیاز کودک به مادر.

ب. نیازهایی که با مساعدت و مشارکت دیگران و به وسیله اشیا دیگر برطرف می‌شوند.

نیازهای اخیر را نیز می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:

یکم، نیازهای مادی و نیازهای مختلف انسان به نعمت‌ها و مواهب طبیعت. این نوع نیازها را طبیعت با اهدای نعمت‌ها و مواهب مختلف طبیعی به انسان برطرف می‌سازد؛ اما افراد، در ظرف جامعه، برای بهره‌مند شدن و استفاده بهتر از آنها لازم است با یکدیگر همکاری کنند.

دوم، نیازهای معنوی که افراد از علم و کمالات معنوی یکدیگر استفاده می‌کنند. این نوع نیازها نیز در جامعه و با کمک دیگران تأمین خواهد شد.

##### ۵. به چه دلیل احکام حقوقی و اخلاقی در قرآن با هم آمیخته شده‌اند؟

علت این آمیختگی آن است که از یک‌سو، احکام حقوقی به تنهایی نمی‌توانند سعادت و کمال انسان را تضمین کنند و از سوی دیگر، هدف اصلی قرآن از بیان احکام حقوقی، تنها وضع قانون برای تنظیم روابط اجتماعی نیست، بلکه هدف بالاتری را دنبال می‌کند و آن، دستیابی انسان‌ها به کمالات معنوی و اخلاقی است؛ بلکه اهداف اخلاقی قرآن، بر اهداف حقوقی اش حاکم است.

آمیختگی اخلاق و حقوق در قرآن، ویژگی مثبتی است که تأثیری عمیق در زندگی اجتماعی دارد؛ زیرا اگر مردم تربیت اخلاقی و معنوی نداشته باشند، اجرای قانون خشک حقوقی کاری دشوار و نیازمند دستگاه اداری وسیعی است که بتواند به همه کارهای مردم رسیدگی کند.



## درس هفدهم

### ۱. مبانی حقوقی و اخلاقی خانواده از نگاه قرآن را نام ببرید.

۱. اصل تأمین نیازهای جنسی

۲. اصل تأمین نیازهای عاطفی: عامل دوم، پیدایش رابطه عاطفی میان مرد و زن است که آن دو را دلسوز، یار و یاور یکدیگر قرار می‌دهد. خداوند متعال انسان‌ها را به گونه‌ای آفریده که وقتی نیازها و مصالح یکدیگر را تأمین می‌کنند، رفته رفته رابطه‌ای عاطفی میانشان پدید می‌آید و رشد می‌کند. این عاطفه، به شکلی نیرومند و به طور طبیعی، بین دو همسر به وجود می‌آید و می‌تواند نقش مهمی در تأمین مصلحت کل خانواده ایفا کند.

۳. اصل مشاوره: سومین شالوده یا اصل حاکم بر خانواده، مشاوره است. در دوگانگی‌هایی که معمولاً در خانواده رخ می‌دهد، بهترین راه آن است که زن و مرد همفکری کنند و راهی را برگزینند که عقل می‌پسندد. البته این طبیعی است که هرکسی خواسته‌ها و باورهای ویژه‌ای داشته باشد و دو همسر دارای خواسته‌ها و اندیشه‌های ناهمگون باشند؛ اما در بسیاری موارد، همسران می‌توانند با همفکری خواسته‌ها و نظریات خود را هماهنگ کنند و از تعارض آنها بکاهند. بنابراین، بهترین راه حل اختلاف‌های خانوادگی، این است که زن و شوهر همفکری صمیمانه و همدلی داشته، خیرخواه هم باشند، یکدیگر را درک کنند و درباره‌ی دلیل‌ها و باورهای یکدیگر بیندیشند، هوس‌ها و خودخواهی‌ها را کنار گذارند و هر دو، به حکم عقل گردن نهند؛ به‌ویژه که در خانواده مسائلی پیش می‌آید که ارتباط بسیاری با زن دارد و اگر مرد، به تنهایی و بدون توجه به نظر همسرش درباره‌ی آنها تصمیم بگیرد، مشکلاتی در خانواده پدید خواهد آمد.

۴. اصل سرپرستی مرد در خانواده: چهارمین بنیاد و اصل حاکم بر خانواده این است که وظیفه‌ی سرپرستی خانواده به مرد داده شده است. در زندگی خانوادگی، گاهی مشکلات و دوگانگی‌هایی پیش می‌آید که از راه عواطف و مشورت با همسر حل نمی‌شوند و اگر این مشکلات و اختلاف نظرها ادامه یابند، آرامش و آسایش خانواده و پایه‌های مهر و محبت همسران فرو خواهد ریخت. از این رو، برای پیشگیری از پاشیده شدن زندگی خانوادگی لازم است برای این گونه گرفتاری‌ها و اختلاف‌ها، که کم و بیش در خانواده‌ها به وجود می‌آیند، چاره دیگری اندیشید.

۵. اصل صلح و سازش: پنجمین اصل حاکم بر محیط خانواده، صلح و سازش است. گاهی کار به جایی می‌رسد که یکی از همسران - دست کم از دید همسرش - رفتاری خارج از منطق عقل را در پیش می‌گیرد. حال یا به راستی رفتار او بی‌منطق است یا اینکه چنین نیست، بلکه به گمان همسرش او شخص لجوجی است که می‌خواهد حرف

خود را به کرسی بنشانند و به حکم عقل تن در نمی‌هد. در هر دو حال، طبیعی است که پیوند آن دو در معرض از هم گسیختگی قرار می‌گیرد و بنیاد خانواده سست می‌شود.

در چنین وضعیتی اسلام دستور می‌دهد تا آنجا که ممکن است، باید کوشید پیوند ازدواج از هم نپاشد و وحدت خانواده از بین نرود، هرچند لازم باشد که یک طرف، برای حفظ خانواده و بقای زناشویی در برابر طرف دیگر بیش از حد انعطاف نشان دهد و حتی از حق مسلم خود بگذرد.

۶. اصل حکمیت (داوری): ششمین اصل حاکم بر خانواده، در نظام حقوقی و اخلاقی اسلام، حکمیت است. خداوند در قرآن کریم سفارش می‌کند که اگر همسران با سازش مشکل خانوادگی را حل نکنند و خطر از هم پاشیدگی آن همچنان باقی باشد، از افراد با تجربه در مقام حکم و داور استفاده کنند تا شاید آنان بتوانند به این مشکل پایان دهند. قرآن در این باره می‌فرماید: **فَابْتَئُوا حَكَمًا مِّنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِّنْ أَهْلِهَا.**

## ۲. نقش عواطف را در پیدایش و پایداری جامعه توضیح دهید.

عواطف به دو دسته تقسیم می‌شوند:

الف. عواطفی که تابع عوامل طبیعی‌اند و به دنبال تأثیر عوامل طبیعی، شکوفا می‌شوند و جهت خاص خود را پیدا می‌کنند؛ مانند عواطف خانوادگی که در نتیجه ازدواج و تشکیل خانواده بر اساس عامل طبیعی یا غریزی، میان آن دو و فرزندانشان برقرار می‌شود و عواطف متقابل مرد و زن که سبب ازدواج آن دو و تشکیل خانواده می‌شود.

ب. عواطفی که تابع عوامل طبیعی نیستند، بلکه پس از شکل‌گیری اجتماع به وجود آمده‌اند و می‌توانند در بقای جامعه و استوار ساختن روابط اجتماعی تأثیر داشته باشند؛ یعنی پس از اینکه انسان‌ها به حکم عقلشان برای تأمین نیازهای مادی و معنوی خود، هم‌زیستی اجتماعی و زندگی مشترک را در جامعه آغاز کردند، در سایه این هم‌زیستی متقابل، عواطف متقابلی نیز میان آنان پدید می‌آید؛ زیرا وقتی شخصی احساس کند که انسان‌های دیگر، خدماتی را به نفع او انجام می‌دهند و نیازهای وی را در زندگی اجتماعی برطرف می‌کنند، عواطف و محبت وی درباره آنان برانگیخته می‌شود.

بنابراین، عواطف در تشکیل زندگی اجتماعی و در تحقق جامعه بزرگ، نقش اساسی و احداثی ندارند، بلکه نقش آنها تنها در تقویت و استحکام روابط اجتماعی - که بر اساس عوامل دیگری که پیشتر تحقق یافته است - و پایداری و تداوم آنها خلاصه می‌شود.

## ۳. مهم‌ترین عامل در پیدایش زندگی جمعی کدام است؟ توضیح دهید.

مهم‌ترین عامل در پیدایش جامعه و تأسیس زندگی جمعی و تشکیل جوامع مدنی، عامل عقلانی است. عقل موجودی حسابگر است و تشکیل جامعه را بر محور منافع اعضای آن، اعم از منافع مادی یا معنوی، توصیه می‌کند.

هنگامی که منافع جامعه را محور تأسیس جامعه عقلانی قرار دادیم، به تناسب تنوع این منافع و تعارض آنها، ارتباطات اجتماعی اشکال و صور گوناگونی به خود می‌گیرند.

#### ۴. از نگاه اسلام، محور اتحاد جامعه چه باید باشد؟

اسلام می‌کوشد تا همه انسان‌ها بر محور دین حق که عامل تأمین مصالح معنوی انسان است، متحد شوند و تنها به تأمین مصالح مادی زندگی‌شان اکتفا نمی‌کند. در آیه‌های فراوانی بر محور بودن دین حق برای همبستگی‌های اجتماعی و هم‌زیستی انسان‌ها تأکید شده است؛ از جمله:

وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا؛

خداوند می‌خواهد همه را گرد یک محور جمع کند و با هم پیوند دهد؛ ولی نه هر محوری، بلکه محور «حبل الله». خداوند در آیه‌های بعد می‌فرماید:

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ؛

در این آیه نیز منشأ اصلی تفرقه را تفرقه در دین معرفی کرده که لازمه محور بودن دین، در همبستگی‌های اجتماعی است.

از همه این آیات استفاده می‌شود که از دید اسلام، مطلوب آن است که همه انسان‌ها گرد محور دین، با هم متحد شوند و در راه آن بکوشند، آن را محور همبستگی قرار دهند و در آن، اختلاف و تفرقه ایجاد نکنند.

#### ۵. ولایت چیست و مناسبات اجتماعی و بین‌المللی چگونه باید سامان یابد؟

ولایت، بر رابطه‌ای دو یا چند سویه دلالت دارد که هر یک از اطراف این رابطه، به طور مساوی، ولی دیگران است و همه ولی هم هستند؛ مثلاً از یک سو خدا ولی مؤمنان است و از سوی دیگر آنان نیز اولیای خداوند. قرآن در یک جا می‌فرماید: اللَّهُ وَرِئَاسَةُ الَّذِينَ آمَنُوا؛ و در جای دیگر می‌فرماید: أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ؛ ولایت مُجَاز: با دشمن جامعه اسلامی که بخواهد مصالح مادی و معنوی یا مصالح معنوی مسلمانان را تهدید کند، نباید روابط دوستانه داشته باشیم؛ اما اگر بیگانگان درباره مصالح معنوی ما بی‌طرف باشند و برای تأمین منافع خود با مسلمانان روابط برقرار کنند، که برای جامعه اسلامی نیز منافع مادی در بر دارد و ممکن است در سایه این رابطه، درازمدت زمینه‌ای برای تأمین مصالح معنوی هم فراهم شود. چنین جامعه‌ای هر چند کافر هم باشد، مسلمانان نباید به دشمنی با آنان برخیزند. خداوند در این باره می‌فرماید:

لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِّنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ × إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُمْ مِّنْ دِيَارِكُمْ وَظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوهُمْ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ؛

با توجه به معیارهای کلی مذکور، می‌توان ارزش‌های اخلاقی را در روابط اجتماعی بازشناخت تا معلوم شود در کجا باید روابط، دوستانه باشد و در کجا خصمانه، و در روابط شخصی نیز دوستی با چه کسی رواست و با چه کسی ناروا، و در جامعه با گروه مؤمنان و کافران چگونه باید رفتار کرد.

## درس هجدهم

### ۱. ملاک عدالت اجتماعی چیست و این ملاک چگونه تشخیص داده می‌شود؟

ملاک عدالت این است که ارتباط افراد و اعضای جامعه با هم به گونه‌ای تنظیم شود که به تکامل ایشان کمک کند.

اکنون این پرسش مطرح می‌شود که از طریق ادراکات عادی تا چه اندازه می‌توان به وجود این ملاک‌ها پی برد؟ پاسخ این است که در بعضی موارد انسان با عقل خود، قادر به تشخیص این ملاک‌ها هست و می‌تواند بفهمد کدام‌یک از رفتارهای انسان، به تکامل او کمک بیشتری می‌کند و کدام‌یک از آنها برای تکامل انسان زیان‌بار خواهد بود. مثلاً اگر هر انسانی حق داشته باشد هر کسی را که توانست بکشد، روشن است که این، نتیجه‌ای جز نابودی انسان‌ها نخواهد داشت و خلاف هدف آفرینش است؛ زیرا اقتضای صفات الهی و هدف از آفرینش او این است که انسان‌های بسیاری بر روی زمین به وجود آیند و به کمالات وجودی خود نایل شوند که این اقتضای رحمت بی‌نهایت و صفات دیگری چون فیاضیت و حکمت اوست. پس نباید انسان‌ها به دست دیگران به قتل برسند یا از اکمال خود محروم شوند.

البته در مواردی که عقل قادر به درک ملاک‌ها نیست و روابط پیچیده افعال انسان با کمال نهایی او برای ما روشن نیست، وحی به کمک عقل می‌آید. سرّ نیاز انسان به وحی نیز همین است که چون ما نمی‌توانیم همه ملاک‌های رفتار صحیح انسان را از طریق عادی بشناسیم، به وحی نیاز داریم.

### ۲. واژه اصلاح در قرآن به چه معانی به کار رفته است؟

در قرآن کریم واژه اصلاح در یک مورد، به معنای انجام دادن عمل صالح به کار رفته است و تقریباً می‌توان گفت که مفهوم **عَمَلَ عَمَلًا صَالِحًا** را دارد. در جای دیگر در مورد اصلاح نفس، و در سومین مورد به معنای جبران گذشته به کار رفته است؛ یعنی در جایی که فساد را خود انسان به وجود آورد و سپس آن را جبران کند. سرانجام در چهارمین مورد به معنای حل مشکلات و از بین بردن مفاصل اجتماعی است. کسانی را که این فسادها را از جامعه می‌زدایند، «مصلح» و کارشان را «اصلاح» می‌نامند و به‌ویژه در مورد اصلاح ذات‌البین نیز به کار رفته که می‌توان آن را مورد پنجم به شمار آورد.

### ۳. نشانه‌ها و شرایط جامعه صالح را بیان کنید.

شرط یکم این است که افراد و اعضای جامعه بتوانند بی‌اضطراب و دغدغه، در آن به زندگی خود ادامه دهند و زندگی و سلامت آنان تهدید نشود و جان همه در امان بماند. جامعه‌ای که اعضایش امنیت جانی نداشته باشند، بی‌شک جامعه فاسدی است.

شرط دوم آن است که اعضای جامعه امنیت مالی داشته باشند. اگر در جامعه اموال مردم را نابود کنند، خانه‌هایشان را ویران کنند، کشتزارهایشان را به آتش بکشند، یا آفتی برای باغ‌ها و مزارعشان ایجاد کنند که بازده کامل را نداشته باشد و یا به هر شکل دیگر زیان مالی به اعضای جامعه وارد شود، این هم نوعی فساد اجتماعی است و کسانی که این کارها را بکنند، مفسداند. آیه شریفه **يُهْلِكُ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ**؛ به همه این موارد نظر دارد.

شرط سوم حفظ آبرو و حیثیت افراد در جامعه است. اعضای جامعه انتظار دارند آبرو، شخصیت و حرمتشان در جامعه محفوظ بماند. اگر در جامعه‌ای شخصیت افراد مصونیت ندارد، کسانی به ناحق ترور شخصیت می‌شوند، افراد بی‌گناه متهم می‌گردند و آبرویشان تهدید می‌شود، چنین جامعه‌ای نیز آلوده به نوعی فساد اجتماعی است.

شرط چهارم، وحدت، همدلی و عواطف دوسویه است که باید در بین افراد جامعه حاکم باشد. در جامعه صالح باید بین افراد و گروه‌ها روابط صحیح برقرار باشد؛ چنان‌که در زندگی خانوادگی، بین زن و شوهر، پدر و فرزند، مادر و فرزند، خواهر و برادر و... وجود دارد.

شرط پنجم، حفظ «حیثیت معنوی» اعضای جامعه است. جامعه‌ای که اعضایش اعتقادات درستی پیدا نکنند و آموزش، پرورش و فرهنگ جامعه، زمینه تحصیل باورهای صحیح را برای افراد فراهم نسازد یا به عکس، عواملی وجود داشته باشند که عقاید صحیح را از مردم بگیرند و کج‌فکری و کج‌اعتقادی در آنها به وجود آورند، چنین جامعه‌ای نیز فاسد است و فساد اعتقادی و فساد اخلاقی جزو عمیق‌ترین ابعاد فساد اجتماعی خواهد بود. همچنین اگر در جامعه عواملی باشند که سبب انحراف اخلاقی افراد و رواج فحشا و بی‌عفتی بشوند، این نیز نوعی فساد اجتماعی مربوط به بُعد فرهنگی جامعه است. بنابراین در مسائل اخلاقی و مسائل اعتقادی نیز عنوان صلاح و فساد و اصلاح و افساد اجتماعی صادق است.

### ۴. معانی اصلاح و افساد را توضیح دهید.

اصلاح و افساد از ریشه صلاح و فساد گرفته شده‌اند و در مواردی به کار می‌روند که موجودی کمال مناسب با نوع خود و آنچه را از او انتظار می‌رود به دست آورد یا از دست بدهد. هر موجودی که در این جهان در مسیر حرکت و دگرگونی است، می‌تواند در شرایط خاصی به کمالاتی متناسب با نوع خود دست یابد که اگر به آن کمال دست پیدا کرد، از این وضع، مفهوم صلاح انتزاع می‌شود و اگر عواملی او را از رسیدن به کمال لایق خود بازداشت یا پس از وصول به آن، تداوم آن کمال را ناممکن ساخت، در این صورت مفهوم فساد از آن انتزاع می‌شود.

افساد در برابر اصلاح به دو معنا به کار می‌رود: یکم، در مواردی که چیزی به کمال مطلوب خود رسیده، اما آن کمال از آن گرفته شده و فاسد شده باشد. دوم در موردی که در پرورش چیزی کوتاهی شده باشد، به گونه‌ای که به علت پرورش غلط، اصلاً به کمال نرسیده باشد.

## درس نوزدهم

### ۱. آیا وجوب وفا به عهد و رد امانت، ناشی از امر خداوند است؟ توضیح دهید.

وجوب رد امانت و وفا به عهد از مستقلات عقلیه است؛ یعنی از احکامی است که عقل بدون نیاز به راهنمایی شرع، آن را درک می‌کند. شرع در مورد لزوم رد امانت، و وجوب وفا به عهد، اعمال مولویت نمی‌کند، بلکه حکم شرع در این زمینه ارشادی است و اگر هیچ دلیل شرعی بر وجوب وفا به عهد و لزوم رد امانت نداشتیم، همین حکم عقل برای اثبات حکم شرعی کافی بود.

### ۲. با توجه به آیات قرآن کریم، پیامدهای عهدشکنی را بیان کنید.

قرآن در نکوهش منافقان و عهدشکنی آنان می‌فرماید:

وَمِنْهُمْ مَّنْ عَاهَدَ اللَّهَ لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ × فَلَمَّا آتَاهُمْ مِّنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُّعْرِضُونَ × فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ؛

عهدشکنی چنین اثری دارد و کسی که با خدا عهد ببندد و عهدشکنی کند، به سبب عهدشکنی و خلف وعده‌ای که با خدا کرده و دروغی که گفته است، ایمانش رو به زوال خواهد رفت و نفاق در دلش پدید می‌آید.

### ۳. نخستین حق طبیعی انسان‌ها کدام است؟ چرا؟

حق حیات و حفظ نفوس، به طور طبیعی، بر دیگر حقوق انسان‌ها تقدم دارد. همه انسان‌ها موظف‌اند زندگی خویش را حفظ کنند و به حیات انسان‌های دیگر تجاوز نکنند. درباره این حق انسانی، دو ارزش مثبت و منفی بسیار مهم مطرح می‌شود که عبارت‌اند از: ارزش مثبت احیای نفوس، و ارزش منفی قتل نفس.

موضوع قتل نفس، در آیات بسیاری از قرآن کریم به صورت‌های گوناگون طرح شده است:

در برخی از این آیات، در مقام نهی از قتل نفس و بیان عظمت، آثار، عوارض، اقسام و احکام این گناه است؛

مانند:

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَاً؛  
وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ؛



این آیات و آیات دیگری مثل آنها قتل نفس را با بیان‌های مختلف، منع و نکوهش کرده و کیفر آن کس را که دست به این گناه بزرگ بزند، سنگین دانسته و به احکام مختلف آن، مانند قصاص، دیه، کفاره و اقسام و احکام آن اشاره کرده است.

ارزش احیای نفوس: قرآن، در برابر ارزش منفی قتل نفس، ارزش مثبت احیای نفوس را قرار داده است:

مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا.

#### ۴. عوامل بازدارنده از قتل نفس را برشمارید؟

برای انسان‌های خدانشناس و خداپاور، شناخت و ایمانشان کافی است که آنان را از این گناه بزرگ بازدارد و برای عموم مردم نیز توجه به آثار تلخ و نتایج سوء گناه و ثمرات شیرین ترک گناه مؤثرتر است و تا حد بسیاری این عامل، آنان را از این گناه باز می‌دارد؛ اما شماری از انسان‌ها ایمانشان به قدری ضعیف است که تذکر این آثار هم، آنان را از گناه باز نمی‌دارد و گاهی در هنگام شدت عصبانیت و خشم، حالتی برایشان پیش می‌آید که این عامل نیز در آن هنگام، کارآیی خود را از دست می‌دهد. برای چنین افرادی مجازات‌های دنیایی می‌توانند تأثیر و بازدارندگی بیشتری داشته باشند. برای بسیاری از گناهان در قرآن کریم حدود یا قصاص یا دیه تعیین شده است و در خود آیات نیز به این نکته اشاره هست که اجرای این کیفرها برای جلوگیری از ارتکاب جرم است. خداوند در یک آیه می‌فرماید: **وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ.**

#### ۵. دومین حق انسانی کدام است؟ دیدگاه قرآن در این باره چیست؟

حفظ شخصیت افراد، پس از حق حیات، در ردیف مهم‌ترین حقوق انسانی است. افراد در جامعه غیر از آنکه باید امنیت جانی داشته باشند، باید آبرو و کرامت و شرافتشان محفوظ بماند و مورد تجاوز دیگران قرار نگیرد.

بدگمانی، تجسس و غیبت: در یکی از آیات قرآن کریم آمده است: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَب بَّعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ**

**تهمت و افترا:** تهمت از غیبت بدتر است؛ زیرا غیبت اظهار عیب واقعی یک شخص برای دیگران است؛ اما در تهمت عیبی را که در واقع شخص متهم ندارد به او نسبت می‌دهند. از این رو، این کار بسیار زشت و زیان‌بار در قرآن کریم در موارد بسیار نکوهش شده است. روشن است که اگر چنین کاری در جامعه رواج یابد، امنیت و آبروی افراد تهدید می‌شود.

خداوند در این باره می‌فرماید: **وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا كَتَبْنَا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا؛** عِرْض و آبروی مؤمن مانند خون و جان او محترم است و حریم مؤمن حریم خداست، چیزی نیست که هر کس به سادگی وارد آن شود، حرمت مؤمن را هتک کند، حریمش را در هم بشکند و هر چه می‌خواهد بگوید.

استهزا و تمسخر: از جمله عوامل تهدید شخصیت اعضای جامعه، استهزا و تمسخر دیگران است؛ برخی، رو در رو دیگران را با تمسخر و استهزا تحقیر می کنند تا بدین وسیله شخصیت آنان را خرد کنند. این روش نیز، از روش های شیطانی است که در همه جوامع وجود دارد.

قرآن کریم درباره این موضوع، تأکیدها و سفارش های بسیاری دارد که می توان آنها را به چند دسته تقسیم کرد: یکم، آیاتی که به طور کلی دستور می دهند هیچ مرد و زن مؤمنی نباید مؤمن دیگری را مسخره کند؛ مانند:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرُوا قَوْمًا مِّن قَوْمٍ عَسَىٰ أَن يَكُونُوا خَيْرًا مِّنْهُمْ وَلَا نِسَاءً مِّن نِّسَاءٍ عَسَىٰ أَن يَكُنَّ خَيْرًا مِّنْهُنَّ؛

دوم، آیاتی که رخدادهای عینی را بیان می کنند و زشتی آنها را یادآور می شوند. این حوادث عینی گاه به دست کافران و گاه به دست منافقان و گاهی به دست افراد سست ایمان رخ داده اند:

زَيْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَيَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَن يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ؛

در بعضی از آیات به ریشه روانی این تمسخرها و سبک سری ها چنین اشاره شده است که این برخوردهای نابخردانه و دور از منطق با انبیا و اولیا و آیات خدا، در بدکرداری و آلودگی اخلاقی و عملی آنان ریشه دارد و سرانجام به تکذیب آیات خدا و تمسخر آنها خواهد انجامید؛ مانند:

ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّؤْيُ أَن كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ؛

قرآن کریم برای آنکه افراد را از این کار ناشایسته بازدارد، برنامه تربیتی ویژه ای دارد و در مقام آموزش و تربیت مؤمنان می گوید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرُوا قَوْمًا مِّن قَوْمٍ عَسَىٰ أَن يَكُونُوا خَيْرًا مِّنْهُمْ وَلَا تَلْمِزُوا أَنفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِاللُّقَابِ بئْسَ الْإِسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَن لَّمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ؛

این آیه نکته اخلاقی بسیار مهمی را گوشزد می کند که هم جنبه فردی دارد و هم جنبه اجتماعی، و آن این است که هیچ کس حق ندارد دیگری را پست تر از خود بداند که چنین اندیشه ای برای مؤمن و روح ایمانی و تربیت اسلامی و الهی وی بسیار زیان بار خواهد بود. مؤمن برای آنکه تکامل روحی داشته باشد، باید همواره خود را پست ببیند و نزد خویش ذلیل باشد.

امام سجاد علیه السلام در یکی از دعاهای خود عرض می کند: «بار خدایا، هر عزتی که در چشم مردم به من می دهی، به این بنده ات عنایتی کن تا به موازات آن، ذلت خود را بیشتر احساس کنم و به من توفیق بده که هر قدر در چشم مردم بزرگ تر و عزیزتر می شوم، نزد خود، کوچک تر و حقیرتر گردم. مبدا عزت و اقتدار ظاهری مرا به غرور و خودپسندی مبتلا سازد»<sup>(۱)</sup>.

این دو سفارش اخلاقی مهم – یکی اینکه خود را از دیگران پست تر به حساب آوریم و در نفس خود احساس کوچکی کنیم و دوم آنکه هیچ مؤمن دیگری را تحقیر نکنیم که شاید از اولیای خدا باشد – آثار مهم تربیتی، اخلاقی و اجتماعی در بر دارند؛ زیرا وقتی خود را کوچک و پست تر به حساب آوریم، در فکر تطهیر و تزکیه و

تعالی و تکامل خویش برمی آئیم و بر تلاش خود در این زمینه می افزاییم و وقتی باور کنیم که اولیای خدا در بین مردمان پنهان اند، هیچ کس را کوچک نمی شماریم، بلکه به همه احترام می گذاریم تا روابط اجتماعی ما محکم و استوار شود و احساس محبت و همدردی و تعاون در میان همه اعضای جامعه برقرار گردد.